

فدائی

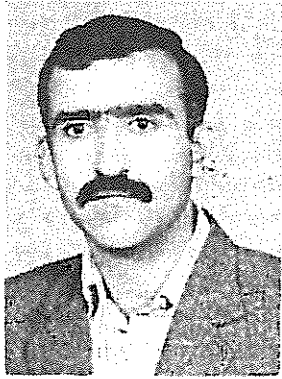
ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران



شانزدهمین سالگرد حماسه سیاهکل و تولد سازمان فدائیان خلق ایران گرامی باد

دوره دوم - سال سوم - بهمن ماه ۶۵ - قیمت ۸۰ ریال

شماره ۳۲



زندگی نگوین برای مردن بمیر برای زندگی



در سحرگاه خونین ۶۵۷/۱۶ جلادان رژیم خمینی، ۲۳ نفر را در زندان اوین به شهادت رساندند. نام دو تن از رفقاء رفیق اسماعیل و رفیق منصور در میان اعدام شدگان بود. جلادان رژیم از تحویل جنازه خودداری کرده و علت آن را مقاومت رفقای شهید تا آخرین لحظه ذکر کرده‌اند. همچنین وصیت‌نامه رفیق اسماعیل بدلیل الحادی بودن و توهین به مقامات جمهوری اسلامی و دفاع از کمونیسم و فدائی‌ها به خانواده‌اش داده نشد.

در صفحه ۲۳

نکاتی پیرامون سازماندهی مبارزات کارگران

در هر جنبش، عوامل و عناصری هستند که حرکتشان سبب برانگیختن اجزا دیگر می‌شود. حرکت این قسمتها، عناصر و یا افراد که از خصوصیات ویژه از جمله خصائل مثبت شخصیتی، مبارزاتی، سابقه‌کار و مهارت و تخصصی برخوردارند، برای سازماندهی موفقیت‌آمیز یک جنبش اهمیت دارد.

در صفحه ۳

اگر کودکی که در کشوری نفت خیز بعثت نبود نفت در صف دریافت نفت در کرج در دامن مادرش از سرما جان داد، زنده نخواهد بود تا همراه ما به این سرما و سیاهی حاکم بر کشورمان پایان دهد، اگر فرزندان ما مردم که بدست جاهلان و ارادل رژیم نابود شده‌اند، روشنائی فردا را نخواهند دید، با اینهمه دور نیست آن زمانی که.....

در صفحه ۵

هم مبین باخیر علیه جنگ و کسار

- گرامی باد دوی ری بندان
★ سالروز جمهوری خودمختار کردستان ایران
صفحه ۲۱
- رسوایی رژیم و واکنش برخی جریانات
★
صفحه ۷
- مبارزه ارامنه "دیاسپورا" و وظایف انقلابیون
★
صفحه ۱۹
- داستانی تازه از نسیم خاکسار
★ قنات
صفحه ۱۱
- ★ آفتاب آمد دلیل آفتاب
صفحه ۹

بمناسبت سالگرد انقلاب

آنکه آموخت و آنکه نیاموخت

۸ سال از انقلاب بهمن گذشت. در این ۸ سال پرتلاطم و پیرعاده درسها و تجارب فراوانی برای آموختن نسل امروز و نسل‌های فردا، برای طبقه کارگر و توده‌های ایران و کشورهای نظیر آن و برای همه آنان که در راه آزادی، استقلال و عدالت می‌زنند، ذخیره شده‌است. درسها و تجاربی که به بهائی بسیارگران، به بهای بر باد رفتن امیدهای توده‌های بر پاخاسته، به بهای سرکوب سهمگین مردم و نیروهای سیاسی و از دست رفتن جان ده‌ها هزار تن از ارزنده‌ترین فرزندان این مرز و بوم بدست آمده‌است. مردم ما در سال ۵۷ به یکپارچه شور و خروش تبدیل شدند، نظام شاهنشاهی را به همراه ساواک و همه ارگانهای سرکوب رژیم درهم کوبیدند. برخاستند تا ایرانی نو، آزاده مستقل و آباد را بر ویرانه‌های نظام پوسیده سلطنتی بناکنند. اما اینک ۸ سال است که جغد شوم دیکتاتوری مذهبی بر مردم فرمان می‌راند. دیکتاتوری مذهبی خمینی، خود محصول اوضاع و احوالی است که مهم‌ترین مشخصات آن، نفرت توده‌های محروم ایران از نظام سرکوبگر و فاسد وابسته سلطنتی، نبود یک نیروی قدرتمند و مجرب چپ برای هدایت جنبش انقلابی، نبود یک آلترناتیو نیرومند مترقی و دموکراتیک و سرسختی

بقیه در صفحه ۲

تجارت خارجی: غارت دو گانه ادامه دارد

در اقتصاد وابسته و بحران زده ایران، عملکرد بازرگانی خارجی چیزی جز تداوم وابستگی و تشدید بحران اقتصادی نیست. روند صادرات و واردات کشور طی ۸ سال حکومت جمهوری اسلامی، بخوبی گویای آن است که وابستگی و ازهم گسیختگی ساخت اقتصادی ایران بازهم بیشتر شده و بحران اقتصادی رویه تعمیق رفته است. نتایج حاصل از این روند، در جنبه‌های گوناگون فعالیت اقتصادی و زندگی روزمره مردم، بیوضوح آشکار و ملموس است. بررسی مختصر ارقام واردات و صادرات کشور در سالهای گذشته، ابعاد بحران موجود و نتیجه حاصل از سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی را آشکارتر خواهد کرد. اما پیش از این بررسی، بهتر است اشاره کوتاهی به نقش کلی بازرگانی خارجی در اقتصاد وابسته ایران بکنیم.

بقیه در صفحه ۶

درواه صلح کار آزادی مبارزه کنیم

بقیه از صفحه ۱

خمینی و روحانیون پیرو او در مخالفت با شاه و حرکات و تاکتیکهای حساب شده‌ی خمینی و پیروان او در بدست گرفتن رهبری جنبش انقلابی در سالهای ۵۶ و ۵۷ است. علاوه بر این دیکتاتوری خمینی خود تا اندازه‌ای محصول سرکوب شدید توده‌های مردم در دوره‌ی شاه، سرکوب و کشتار شدید کمونیستها و سایر نیروهای مترقی در این دوره و اعتقاد توده‌های وسیع مردم به اسلام و وجود نهادهای ریشه‌دار مذهبی و عقب‌ماندگی توده‌هایی است که در شرایط حفاقت سلطنتی از تجارب سیاسی و آگاهیهای سیاسی بسیار محدودی برخوردارند. در عین حال نقش سیاست و تاکتیک امپریالیسم و تبلیغ رادیو و تلویزیونها و روزنامه‌های غربی در جایگزینی خمینی بجای رژیم شاه را باید در نظر داشت.

اما اگر شکست انقلاب بهمن و اوضاع و احوال در دناکی که امروز برجامعه‌ی ایران حاکم است بیش از هر چیز به نظام ننگین جمهوری اسلامی مربوط می‌گردد، تجربه‌ی تلخ شکست جنبش چپ در شکل‌دادن آلترناتیوی نیرومند در برابر رژیمی که سالها است اکثریت وسیع توده‌های مردم با آن مخالفند امری است که پیش از هر چیز به ضعفهای این جنبش بازمی‌گردد.

ما در این چند سطر صفحاتی از این تجارب را که به سازمان فدائی بازمی‌گردد، مرور می‌کنیم. سازمان ما با اتخاذ خط مشی رزمنده علیه دیکتاتوری شاه و با اثبات استقلال طلبی و عدالت خواهی خود طی هشت سال مبارزه با رژیم سلطنتی و مهمتر از آن بخاطر شرکت فعال در جنبش انقلابی ۵۷ و در قیام بهمن، از فردای انقلاب به بزرگترین سازمان چپ تاریخ ایران با قدرت بسیج توده‌ای در سراسر ایران تبدیل شد. در میان کارگران، زحمتکشان شهری، کارمندان، معلمان، نظامیان، دانشگاهیان، دانش‌آموزان و در میان روستائیان بویژه دهقانان خلقهای ترکمن و کردستان، همه‌جا سازمان فدائی ریشه‌دوانده بود.

سازمان فدائی از فردای انقلاب بهمن تا اواخر سال ۵۸ که با وجود همه‌ی اشتباهات تاکتیکی اش نقش اپوزیسیون رژیم خمینی را ایفا کرد، که از خواسته‌های مردم و خلق‌های ایران دفاع نمود، که از آزادی‌های سیاسی دفاع کرد، که گرایش‌های ارتجاعی و ضددموکراتیک رژیم خمینی را افشا نمود، به‌رغم آن که در آن زمان توده‌ها در اوج توهم نسبت به رژیم اسلامی قرار داشتند روز به روز نیرومندتر شد و در میان مردم از ثقل و اعتبار هرچه بیشتری برخوردار گشت. در این دوره روشنفکران، بیروها و عناصر دموکراتیک و آزادیخواه جامعه همراه با بخش بزرگی از مردم ایران از سازمان فدائی حمایت می‌کردند و به دور آن حلقه زده بودند. در آن زمان حتی رژیم اسلامی نیز در پیشبرد سیاستهای ارتجاعی علیه سازمان و جنبش محتاط بود.

اما زمانی که سازمان (پس از انشعاب اقلیت) مشی انقلابی را رها کرد و از موضع اپوزیسیون انقلابی به موضع حمایتگر رژیم درغلنیده، زمانی که مسیر دفاع از دموکراسی و دفاع از خواسته‌های مردم و خلق‌های ایران را رها کرد، زمانی که آزادی توده‌ها و آزادی بیان و اندیشه و سایر حقوقی که مردم در انقلاب بهمن کسب کرده بودند با خصومت خمینی علیه

امپریالیسم آمریکا و با وعده‌های اصلاح طلبانه‌ی او معاوضه شد، روندی که از آغاز جنبش انقلابی ۵۷ تا زمستان ۵۸ سازمان فدائی را به بزرگترین جریان چپ ایران تبدیل ساخته بود سیر معکوس خود را آغاز کرد. عناصر پیشرو کارگران و عناصر دموکراتیک که حلقه پیوند سازمان با توده‌ها بودند در اعتراض به این سیاست از سازمان دور شدند و به‌مراه کاهش قدرت و اعتبار سازمان، رژیم اسلامی نیز گستاخانه‌تر از پیش علیه کل جنبش و علیه سازمان عمل کرد.

سیاست حمایتگرما علاوه بر همه‌ی زینها و عواقبی که از نظر سیاسی برای حال و آینده‌ی جنبش کمونیستی داشت، در زمینه‌ی سرکوب سازمان نیز نه تنها نقش بازدارنده و کندکننده نداشت بلکه نقشی کاملا منفی و هموارکننده برای وارد ساختن ضربه به سازمان و کل جنبش ایفا کرد. این سیاست نه فقط بخاطر آن که پایگاه توده‌ای سازمان را تضعیف نموده، بلکه بخاطر دیدن توهمات خوشیاورانه در کادرها و اعضای سازمان، بخاطر علنی کردن روابط و امکانات سازمانی و بخاطر کاهش همدردی توده‌ها و سایر نیروهای سیاسی نسبت به سرکوب و کشتار کادرها و اعضای سازمان، عواقبی بسیار ناگوار به بار آورد.

تحولات و رویدادهای ۸ سال گذشته مسائل فوق را بر همه‌ی کسانی که چشمی برای دیدن و کوشی برای شنیدن دارند ثابت کرده است. و ثابت کرده است که کمونیسم برای آن که بتواند به یک نیروی اجتماعی بزرگ در ابعاد ملی تبدیل گردد، برای آن که اعتماد و پشتیبانی کارگران و توده‌های وسیع خلق و نیروهای دموکراتیک و روشنفکران جامعه را بسازد خود جلب نماید، باید در هر شرایطی پیگیرترین مدافع دموکراسی و پرچمدار آن باشد و نسبت به کوچکترین تجاوزی علیه آزادی‌های سیاسی و بدنی از جانب هر نیرویی فریاد اعتراض خود را بلند کند، باید استقلال طبقاتی خود را نسبت به سایر طبقات در عرصه ملی و استقلال رای و اراده‌ی خود را نسبت به دیگر احزاب و سایر کمونیستهای جهان و مخالفت خود را با هرگونه دخالت در امور خود و کشور خود در عمل به اثبات رساند و همبستگی جهانی کمونیستها را با چنین دیدگاه استقلال طلبانه‌ی پیوند زند و بالاخره آن که باید مادام که قدرت سیاسی را بدست ندارد، همواره بصورت اپوزیسیون انقلابی حرکت کند و همواره بنا را بر تقویت نفوذ خود در توده‌ها بویژه در میان کارگران استوار سازد. آینده کمونیسم در ایران، آینده مبارزه‌ی خونینی که کمونیستها هم‌اکنون در ایران ادامه می‌دهند در یک کلام با رورشدن جنبش کمونیستی در گرو اعتقاد عمیق این جنبش به عناصر سه‌گانه فوق است. امری که تجربه انقلاب بهمن و تحولات ۸ ساله‌ی پس از آن بار دیگر بوضوح صحت آن را اثبات نمود.

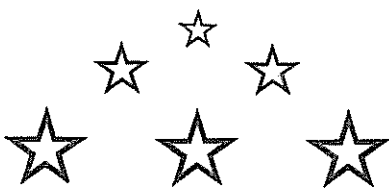
اما آیا همه‌ی مدعیان، به درسهای انقلاب بهمن ایمان آورده‌اند؟ مسلما خیر. یک درس بسیار مهم و حیرت‌انگیز دیگر این است که می‌شود همه‌ی حوادث و رویدادهای آموزنده انقلاب بهمن و ۸ سال گذشته را دید و مستقیما تجربه کرد و در عین حال نه تنها از آن درسی نگرفت بلکه همه را حاشا نمود و با این وجود همچنان عده‌ای را به دنبال خود کشاند. حزب توده و سازمان اکثریت پرچمداران دیدگاه، خط مشی و پراتیکی بوده‌اند که در بوته‌ی آزمایشات

۸ سال گذشته‌ی ایران عمق انحرافات و پیوسیدگی آن بیش از هر زمان دیگر نمایان شده است، اما برای رهبری این دوجریان آنچه مطرح نیست، پذیرش این درسها و تجارب است. آنان هنوز هم از "درستی" خط مشی و پراتیک خود و از فوائد گوناگون و عظمت "دستاوردهای" این خط مشی برای "طبقه‌ی کارگر ایران" حرف می‌زنند و هنوز هم در تلاشند تا با بازی واژه‌ها و شیوه‌ها و مانورهای شناخته شده دستگاه نظری خود را از گزند درسها و تجارب گرانمای از انقلاب بهمن تا امروز مصون دارند.

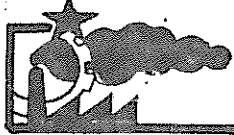
در عین حال هنوز هستند کسانی که از موضع دکامتیسیم چپ بر درسهای ۸ ساله گذشته خط قرمز می‌کشند و همچنان با تکرار شعارهای کلا جدا از واقعیات و مشت‌های گره‌کرده جدا از مردم، به راه خود ادامه می‌دهند. آنها به آسانی از پیوسیدگی و ورشکستگی سیاستهای رفرمیستی حقانیت دکم‌های خود را نتیجه می‌گیرند. و با وجود تکرار مداوم نام طبقه‌ی کارگر و توده‌ها، آنچه می‌گویند و آنچه می‌کنند ربطی به سطح مبارزه کارگران و توده‌ها و حرکت روزمره‌ی آنان و خواسته‌ها و تمایلات آنان ندارد. مثلا اقلیت بعنوان نمونه بارز این گرایشات هنوز ۸ سال پس از جنبش انقلابی بهمن با درک کودکی سازمان فدائی هیچ فاصله‌ای نگرفته است. این جریان با تبلیغ شعارهایی چون "تنها راه پایان دادن به جنگ قیام مسلحانه توده‌های است" عمق بی‌خبری و دوری خود را از سطح مبارزه کنونی مردم ایران به نمایش می‌گذارد و یا همچنان با برخورد‌های تند و خشن و ضددموکراتیک نسبت به خود و سایرین همان مشخصات ضددموکراتیکی را از حکومت مطلوب خود ارائه می‌دهد که مردم ایران در پراتیک ۸ ساله‌ی خود، بشدت از آن بیزار شده‌اند.

اما واکنش منفی و بیزاری مردم، عناصر پیشرو و روشنفکران نسبت به این گرایشات انحرافی و انزوای بیسابقه و روزافزون این تفکرات و جریانات حامل آن و همزمان تقویت و تثبیت مواضع اصولی خود گواهی روشن بر عمق و دامنه‌ی رشد آگاهیهای سیاسی و درس‌گیری مردم و عناصر پیشرو و روشنفکران ترقیخواه از تجارب ۸ ساله‌ی گذشته است.

با تکیه بر انبوه تجارب و درسهای انقلاب بهمن، به اتکا وجدانهای بیدار شده و شعور و آگاهیهای سیاسی ذخیره‌شده در جنبش چپ، امروز بیش از هر زمان دیگر، چپ ایران توان تبدیل شدن به یک نیروی قدرتمند و مجرب و شکل‌دادن حزبی رزمنده که بتواند مبارزه انقلابی آینده را در جهت پیروزیهای بزرگ رهبری نماید دارا است. گام نخست برای این حرکت، هماهنگی و همکاری انقلابیون کمونیست است. این گام را امروز می‌توان و باید برداشت.



نکاتی پیرامون سازماندهی مبارزات کارگران



می‌شود. بنابراین فعالین کمونیست باید بتوانند جایگاه خود را میان پیشروان سابقه و با اتوریته محل فعالیت خود پیدا کنند. برای این منظور پرتجربه‌ترین و محبوبترین کارگران کارخانه باید بتوانند نقش واقعی و توان واقعی فعالین کمونیست را در سازماندهی مبارزه کارگران تجربه کنند و جایگاه او را در امر مبارزه مشترک در نظر گیرند. آنها باید تجربه کرده باشند که مشاورت با فعالین کمونیست در دستیابی به راه‌حلهای صحیح‌تر مبارزه امری ضروری است. اگر تلاش کمونیستها که به میان کارگران می‌روند بعد از مدتی به نزدیکی بین آنها و پیشروان محل کار خود انجامید، یعنی پروسه اعتماد متقابل به پیش رفت، کار موفقیت‌آمیز است درغیراینصورت یکجای آن غیر دارد. وقتی که بالاخره فعال کمونیست توانست در جمع پیشروان اصلی جای خود را بیابد، خیلی از راه پیموده شده است.

چگونه با کارگران پیشرو رابطه بگیریم؟

پیشروان و کارگران با اتوریته در نتیجه تلاش و تجارب سالیان کار و مبارزه خویش، مورد اعتماد توده‌های کارگر هستند. جمع محدود پیشروان در خیلی از موسسات، وجود دارد، اگر از حداقل شکل لازم نیز برخوردار نباشد. این کارگران استعداد آنها دارند که همکاری خود را در تشکلی هماهنگ‌تر کنند و حتی بارها وظایف هسته مخفی را هر چند نه‌بطور کاملاً موفق بعد از گرفته‌اند. راه پیوند فعالین کمونیست با این جمع‌های کارگران پیشرو کدام است؟ ما گفته‌ایم هسته مخفی و بالتبع این جمع‌ها، شکل کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات جاری کارگران و نطفه‌های اتحادیه‌های آتی کارگری هستند. روابط بین کارگران بنا به الزامات مختلف، در اشکال روابط دو دوست و یا همکار، رابطه دو عنصر مخالف رژیم، رابطه فاسیلی ... بوجود می‌آید. فعالین کمونیست برای ارتباط با پیشروان کارگری از چنین محلهایی برای رابطه اولیه خود باید بهره‌گیرند. با این وجود برای یافتن جایگاه خود در میان موثرترین عناصر پیشرو کارگری چنین روابطی به تنهایی کافی نیستند. ممکن است رابطه دوستی یا رابطه سیاسی برقرار شود، اما این روابط چنانچه در محدوده اولیه باقی بمانند در حد مناسبات بین دو عنصر همفکر یا همکار درجا خواهند زد. جمع کارگران پیشرو به انقلابیونی جای می‌دهد و حتی فراتر، دور فعالینی گرد می‌آید که مورد اعتماد بوده و توانایی پاسخ به ضروریات مبارزه آنها، یعنی سازماندهی مبارزه کارگران راه، در عمل از خود نشان دهند. بعضی فعالین کمونیست، بجای پایه‌ریزی فعالیت خود بر مبنای سازمانگری مبارزات واقعی و از این کانال تعقیب اهداف دورتر، سیاسی کردن و جلب و جذب اراده‌گرایانه عناصری از میان کارگران را بنحو ضربتی طالبند. آنها طبعاً از پیش‌رفتن چنین روندی با تلخی یاد کرده و گبرهای کار ما را در کارگران جستجو خواهند کرد. واقعیت بقیه در صفحه ۴

که کارگران و قشرهای مختلف طبقه کارگر از خود بروز می‌دادند، دچار تناقضاتی می‌گردیدند. آنها که از تبیین دقیق قشربندی و خصائل کارگران و مبارزه آنها بر اساس ویژگی‌ها و ماهیت اساسی جنبش کارگری ناتوان بودند، در مواردی سرخورده از کار خود می‌ماندند. این رفقای پرشور می‌آمدند و می‌خواستند سرعت کارهای بزرگی را انجام دهند. اما مثل همیشه کارهای بزرگ اضافه بر شور و شوق، به آگاهی و تجربه و همچنین به زمان و شکیبایی نیاز داشت.

سازمانیافتگی هر جنبش، سراسری، منطقه‌ای و یا جنبش کارگران یک موسسه یا کارخانه، اساساً از آگاهی و اراده واحد شرکت‌کنندگان آن ریشه می‌گیرد. اراده واحد روندی ساده و مکانیکی از آگاهی و همدلی تک‌تک شرکت‌کنندگان آن جنبش نیست. بخصوص در شرایط کنونی از حکومت رژیم سرکوب و خفتان، که هر گونه آزادی و حق تشکل توده‌ها سلب شده است، همدلی و وحدت مبارزه‌ی توده‌ها بنحو پیچیده‌تری تحقق می‌یابد. هسته مخفی سازمانگر جنبش کارگری، زمانی در انجام وظایف خود موفق است که روندهای پیچیده تأمین اراده واحد توده‌ها را در نظر داشته باشد. در تأمین اراده واحد کارگران یک مجتمع، ضمن کار آگاهانه، به نقش معنوی اتوریته‌ها هم باید توجه داشت. وحدت مبارزه کارگران و بسیج آنها برای تحقق خواسته‌هایشان با آگاهی و تبلیغ آنها و حرکت و همراهی بخشها و عناصر بانفوذ تأمین می‌شود. در هر جنبش، عوامل و عناصری هستند که حرکتشان سبب برانگیختن اجزا دیگر می‌شود. حرکت این قسمت‌ها، عناصر و یا افراد که از خصوصیات ویژه از جمله خصائل مثبت شخصیتی، مبارزاتی، سابقه کار و مهارت و تخصصی برخوردارند، برای سازماندهی موفقیت‌آمیز یک جنبش اهمیت دارد. فعالین کمونیست، در کار انقلابی میان کارگران، باید فعالیت خود را بر پیوند با کارگران پیشرو و جلب مساعدت قسمت‌ها و عناصر صاحب اتوریته و نفوذ مجتمع محل فعالیت قرار دهند. این ارتباط ابزار ضرور برای سازمانگری جنبش کارگری را در اختیار می‌گذارد. این خواست ماست، ولی رابطه دوطرف دارد. خواست طرف دیگر یعنی کارگران پیشرو مجتمع، نیز باید مورد توجه قرار گیرد. آنها هم طالب همگرایی هستند که از تجربه، دانش، دید و اطلاعات کافی برخوردار باشند. کارگران پیشرو به چنین رفتایی نیاز دارند تا با اندوخته‌ها و نظرات و رهنمودهای مفیده امر سازمانگری مبارزه هموار شود. فعالین کمونیست میان کارگران، بخصوص آنهایی که ناچاراً در محلهای تازه‌ای به کار و فعالیت پرداخته‌اند، تا دستیابی به جایگاه رهبران توده‌های کارگر به زمانی طولانی نیاز دارند. آنها به این دلایل که ناشناخته هستند، تجربه و تخصص کاریشان در بسا موارد تا کیفیت بالا فاصله دارد نمی‌توانند سرعت صاحب اتوریته توده‌ای میان کارگران بشوند. در شرایط کنونی که بنا به الزامات ادامه‌گاری مبارزه پیشروان کارگری ناچاراً زیرزمینی و مخفیانه فعالیت می‌کنند، کسب اعتماد توده‌های کارگر بسیار مشکلتر

در شرایط کنونی، هسته‌های مخفی کارگران و بیگانگان، تشکل کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات جاری کارگران، نطفه‌های اتحادیه‌های آتی کارگران و حلقه‌ی پیوند ارگانیک کمونیستها با جنبش کارگری هستند. این خصوصیات هسته‌های مخفی، مضمون آنها، وظایف آنها و چشم‌انداز تحول آنها را تعیین و مبنای اهداف و روشهای فعالیت کمونیستها درون جنبش کارگری را در شرایط کنونی ارائه می‌کند. بحث بر ضرورت هسته‌های مخفی کارگری، در میان کمونیستها تا حد زیادی صورت گرفته است. آنچه که جای گفتگوی بیشتر دارد، نحوه تحقق آنهاست.

برای ایجاد و یا شرکت در هسته مخفی کارخانه یا موسسه مورد نظر، کارگران کمونیست و فعالین انقلابی در میان کارگران که دارای سابقه کار در آن محیط هستند بسهولت بیشتری می‌توانند اقدام کنند. این دسته نیروها در نتیجه سابقه کار و مبارزه خود در محل فعالیت، از رابطه اعتمادآمیز با سایر پیشروان کارگری برخوردارند. رابطه اعتمادآمیز از اولین الزامات مبارزه مشترک پیشروان جنبش کارگری و اعضای هسته مخفی کارگری است. اما هم تصفیه‌های ضدکارگری رژیم و هم تعقیف و پیگرد کمونیستها، سبب نقل و انتقال پیشروان جنبش کارگری بخصوص فعالین کمونیست به محلهای جدید کار و فعالیت شده است. بسیاری از روابط قدیمی و تجربه شده بین پیشروان، بدلیل این جابجایی‌ها قطع و یا غیرفعال شده‌اند. بنابراین ضمن بهره‌گیری از بقایای روابط اعتمادآمیز قبلی، باید توجه کنیم که در اکثر موارد هسته‌های مخفی کارگری بر پایه مناسبات و رفاقت‌های نو ایجاد می‌شوند. اکنون مدت‌هاست که بسیاری از کمونیستها برای پیوند با کارگران به اقداماتی دست‌زده و تلاش خود را با رفتن به محیطهای کارگری پیگیری کرده‌اند. این تلاش اساسی و ضروری بوده و باید با توسعه امکانات وسیع‌تر نیز بشود. از سوی دیگر، همانطوریکه اشاره شده، تعداد زیادی از فعالین باتجربه و کارگران کمونیست، از محیطهای سابق کار خود جدا شده و به محیطهای جدید رفته‌اند. در نتیجه، این فعالین با پروسه کسب اعتماد در محیطهای جدید کار خویش روبرو هستند. اگر دوره‌ی کسب اعتماد ندیده انگاشته شود و بخواهیم سرعت به تشکیل هسته مخفی دست‌زینم، شری چندان بدست نی‌آید. به سبب پیچیده‌بودن کار و فعالیت در میان جنبش کارگری، عده‌ای از فعالین، بخصوص رفتائی که اولین تجارب خود را در این عرصه پشت سر می‌گذارند، پس از مدتی تلاش ابراز می‌دارند: "ما دست روی دست گذاشته‌ایم." چنین عوارضی برای رفقای جوانی که تنها با اطلاع از سیاستهای عمومی به کار در میان کارگران می‌پردازند، همیشه وجود داشته‌است. در گذشته دورتر، دانشجویان و روشنفکران انقلابی که برای فعالیت آگاهانه و سازمانگرانه به کارخانه‌ها و میان کارگران می‌رفتند، با مشکلات بیشتری روبرو می‌شدند. آنها که تنها با درک عمومی از خصائل اساسی طبقه کارگر به فعالیت می‌پرداختند، در روبروئی با خصائل متنوع واقعی

نشل های مخفی کارگری را سازمان دهیم

نکاتی پیرامون سازماندهی
بقیه از صفحه ۳

اینست که از نظر قشر کارگران پیشرو، که هنوز به دور سازمانهای کمونیستی متشکل نیستند، مرد میدان مبارزه و رفیق همزم، کسی است که آنها را در مبارزه فراروی یار و مددگار باشد، دستیارش باشد. هر که بهتر می‌جنگد، معتبرتر است. و البته یکی از مهمترین عرصه‌های جنگ از نظر کارگر پیشرو، سازماندهی مبارزه کارگران محل کارش است. تا اینجا نتیجه‌می‌گیریم که فعالین کمونیست میان کارگران، ضمن بکارگیری تمامی محملها برای بیگانه شدن با کارگران بانثورت و مبارز، باید اساسی پیوند خود را بر مبنای پاسخ به مسائل مبارزه فراروی آنها قراردادند.

اما پاسخ به مسائل مبارزه جاری و راهجویی برای اقدام عملی کارگران، یعنی اتخاذ اهداف و روشهای مبارزه بنحویکه از برائی و انعطاف لازم برخوردار باشند کار ساده‌ای نیست. اگر در بالا نشان داده شد که تنها با تبلیغ ضرورت هسته‌های مخفی، نمی‌توان در ایجاد و یا شرکت در آنها نقش داشت، حالا اضافه می‌کنیم تنها با طرح شعارهای عمومی کارگران، و ضرورت مبارزه در راه آنها نیز نمی‌توان به مشکلات واقعی و عملی فراروی کارگران این یا آن واحد مشخص کمک کرد و عملاً آنها را به جلو برد. شعار "صلح کار آزادی" شعار سازمان برای مبارزات مردم در مرحله کنونی از رشد آن است. در اینجا ما پایه را بر مطالبه شخص و قابل فهم توده‌های وسیع خلق قرار می‌دهیم تا با سازماندهی این مبارزه، رژیم را به عقب‌نشینی‌هایی واداشته، بعضی از آرزوهای مردم برآورده شود و با تجارب اندوخته از این مبارزه، خواستهای بالاتری را بتوانند طرح کنند. خود شعار "صلح کار آزادی" و حتی جزئی‌تر از آن شعار "افزایش دستمزد" و "کار برای بیگار" در میان کارگران، ضمن اینکه جهت‌گیری عمومی مطالبه کارگران را در شرایط کنونی روشن می‌کند، ولی به این معنا نیست که امروز مطالبه عملی‌ایی که کارگران هر موسسه را به جنبش و اقدام مستقیم می‌کشاند، الزاماً عین همین شعارهاست. چه در سطح کل جنبش کارگری و چه در قلمرو جنبش در واحدی معین عوامل متعددی در تعیین خواسته‌ی مشخص و بالفعل که کارگران برای آن آماده مبارزه و اقدام مستقیم هستند، تاثیر می‌گذارند. در تعیین خواست مبارزه کارگران، بنحوی که فراترترین خواسته بوده و امکان اقدام برای آن نیز فراهم باشد، فعالین و واحدهای پایه‌ای مسئول آنها باید تصمیم بگیرند. در انتخاب شکل و تاکتیک مبارزه نیز باید به تحلیل مشخص و تعیین خلاق رسید. این بهترین حالت است که کارگران آشکارا شعار "صلح کار آزادی" را اعلام و قاطع‌ترین شکل مبارزه کنونی یعنی اعتصاب را بکاربرند. اما اگر خواست و برآیند انرژی کارگران کارخانه‌ای به این سطح نمی‌رسد، باید ظرفیت مشخص مبارزاتی آنها را سازمان داد. تشخیص اینکه در هر شرایط همه‌گیرترین خواسته‌ها و مناسبترین و پذیرفتنی‌ترین شکل حرکت برای توده‌های کارگر کارخانه یا موسسه کدام است، که بیشتر از آن سطح از مبارزه را نمی‌توانند و پائین‌تر از آن حد شری ندارد ساله درجه اولی است. فعالین کمونیست باید با تکیه به واحد پایه‌ای خود و تجربه‌اندوژی، پاسخ این ساله را در هر مورد تعیین کرده و به‌کار آگاهانه بر این پایه همت کارند. در سازماندهی جنبش کارگران یک کارخانه، محل و منطقه و یا شهر، تشخیصی خواست مبارزه و شکل آن تعیین‌کننده هستند. برای تعیین دقیق مطالبه و تاکتیک مبارزه،

در نظر گرفتن وضع توازن قوای بین کارگران و دشمن چه در محدوده کارخانه و چه در سطح عمومی، در نظر داشتن هماهنگی حرکت با جنبش کارگران و زحمتکشان دیگر، تشخیص زمان مناسب و بهترین موقعیت حرکت، هوشاری در حین حرکت برای تشخیص لحظه پایان حرکت و حتی عقب‌نشینی، کار آگاهانه قبلی و بعد از حرکت بین کارگران، همه مواردی هستند که باید بدقت مورد توجه قرار گیرند. در چنین شرایطی جنبش کارگران سازمانیافته و هدایت‌شده بوده و موفقیت‌های آن بیشتر خواهد بود. چنانچه بعوض حرکات زودرس و سازمان‌نیافته، فعالین کمونیست با پیشنهادات مشخص به سازمانیافتگی حرکات کمک‌کننده و امکان پیشروی ذهنی و عینی مبارزه کارگران را فراهم کنند، بر انسجام وحدت کارگران و نیز تحکیم رابطه خود با پیشروان افزوده‌اند. تلاش فعالین کمونیست برای کمک به سازمانیافتگی مبارزه کارگران در چارچوب مختصاتی که یادآوری کردیم، رابطه آنها را با پیشروان کارگری گام بگام محکمتر می‌کند تا بالاخره در استمرار آن هسته مخفی از بطن مبارزات کارگران موجودیت می‌یابد. محصول این تلاش اگرچه در درازمدت، سرانجام به انسجام رابطه پیشروان و پیوند ارگانیک واحدهای پایه‌ای کمونیستی با جنبش کارگری می‌انجامد.

آموزش سیاسی کارگران

حدت بحران اقتصادی و سیاسی رژیم خیمینی و ستیزهای آن، کارگران پیشرو را به درک عمیق‌تر مشکلات و راههای اساسی رفع آنها سوق می‌دهد. مسائل سیاسی بیشتری برای آنها طرح می‌شود، علت بیگاری چیست؟ علت گرانی چیست؟ چرا دستمزدها کاهش می‌یابند؟ اموال ملی را چه کسانی غارت می‌کنند؟ علت کاهش قیمت نفت چیست؟ چه کسانی از رژیم حمایت می‌کنند و رژیم حامی چه طبقاتی است؟ مذهب حامی کیست؟ چرا دیکتاتوری رژیم متوجه کارگران است و آنها را از تشکل محروم می‌کند؟ راه‌هایی کارگران چیست؟ ... کمونیستها باید با پاسخ به این سوالات کارگران، در آموزش سیاسی کارگران وظایف خود را انجام دهند. کمونیست‌هایی که با شرکت در سازماندهی مبارزات کارگران، با پیشروان کارگری روابط اعتمادآمیزی برقرار کرده‌اند، از زمینه بسیار آماده‌ای برای آموزش سیاسی کارگران پیشرو برخوردارند. رابطه اعتمادآمیز بین فعالین کمونیست و پیشروان کارگری، به آنها امکان می‌دهند تا آموزش سیاسی و تحول کارگران پیشرو را به کارگران کمونیست تسریع کنند. بدین ترتیب کارگرانی که کوره مبارزه اقتصادی را پشت سر گذاشته، از اعتبار و اعتماد توده‌های کارگر برخوردارند به حد بالاتری از مبارزه امکان تحول دارند و پروسه تربیت کارگر آگاه که می‌داند رهبری کند و فرمان براند و از کل وسیع‌تری تبعیت کند هموار می‌شود. واضح است که بهترین حالت تحول کارگران پیشرو که در هسته مخفی فعالیت می‌کنند آنست که همگی ظرفیت جذب اندیشه و سیاست سازمانهای کمونیستی را داشته باشند. چه بسا تنها بعضی از آنها این ظرفیت را داشته باشند و عده‌ی دیگر صرفاً در حد فعالیت‌های صنفی - سیاسی بخواهند و بتوانند فعالیت کنند. در اینجا نیز مساله تشخیص دقیق ظرفیت هر مبارز مطرح است. سپردن وظیفه‌ای به کارگر پیشروی که از انجامش ناتوان و با آن تا حدی بیگانه است، راندن او از مبارزه است. هنوز مواردی دیده می‌شود که فعالین جوانی که

میان کارگران می‌روند، لحظه‌شاری می‌کنند تا از همان اولین تماس، کارگری را به مطالعه نشریات کمونیستی راغب کنند، و از این طریق جلب و جذب کارگران به جنبش انقلابی را عملی سازند. علیرغم موفقیت‌هایی که از این طریق حاصل می‌شود، نتیجه کار کاملاً محدود و غیرموثر است. صرفنظر از عناصر و پیشروان آگاه و سیاسی، تحول کارگران پیشرو در کل، تا مرحله تمایل آنها به مطالعه نشریات کمونیستی دوره‌ای نسبتاً طولانی را لازم دارد و برخورد شتابزده با این پروسه‌ها، نتایج مطلوب ندارد. ممکن است کارگر پیشرویی برای ایجاد مبارزه سازمانیافته و پذیرش نمایندگی تشکلهای علنی استعداد داشته باشد، فراخواندن چنین کارگری به هسته‌های مطالعاتی کمونیستی نمی‌تواند مورد استقبال قرار گرفته آموزش و رشد او را تسهیل کند. بهمین نحو با سطوح مختلفی که پیشروان می‌توانند داشته‌باشند یعنی استعداد پذیرش عضویت در تشکل مخفی و هسته مخفی، استعداد مطالعه نشریات کمونیستی تا استعداد تبلیغ کردن خبرنامه و سیاست کمونیستی، استعداد پخش نشریات انقلابی، پذیرش شرکت در محافل مطالعاتی کارگری، پذیرش شرکت در گروه مخفی کمونیستی و بالاخره پذیرش عضویت سازمان باید برخورد مشخص و مناسب صورت گیرد. عدم تشخیص توان هر کارگر پیشرو و انتظار غیرواقعی داشتن از او هم به رشد او صدمه می‌زند و هم در پیشبرد کارها سبب ناهماهنگی می‌شود.

همپای کار سازمان‌گرفته برای خواسته‌های صنفی، و همپای کار ترویجی میان کارگران پیشرو، افشاگریهایی سیاسی میان توده‌های کارگر و نیز توضیح خواسته‌های اساسی که باید در راه آنها مبارزه کنند، برای آموزش و پرورش کارگران ضروری است. کارگران باید بتوانند از آنچه که در اطرافشان می‌گذرد، از اتفاقاتی که در سطح جامعه می‌افتد، از تجاربی که حین مبارزه بدست می‌آورند، درس بگیرند و بمرور از رویدادهای اقتصادی - اجتماعی شناختی واقعی و عادی پیداکنند. آموزش کارگران در این سمت مستلزم توضیح مداوم سیاستهای سازمان بر بستر واقعیات ملموس کار و زندگی آنهاست.

نقش واحدهای پایه‌ای و گروههای هوادار در هدایت فعالین کارگری.

واحدهای پایه‌ای و گروههای هوادار سازمان باید با آموزش سیاسی و عملی مداوم فعالین کارگری خود، از واگذارکردن امور پیچیده به آنها که فهرست‌وار در بالا مورد اشاره قرارگرفتند خودداری کنند. تشخیص تاکتیک مبارزاتی در کارخانه و تشخیص نحوه کار و رابطه با پیشروان، در واقعیت بسیار متنوع‌تر و محتاج ابتکارات بدیعی است. در اینجا تلاش ما طرح جنبه‌های اصلی کار است. در واقعیت مبارزه، نمی‌توان این جنبه‌های اصلی را عیناً تفکیک‌شده مشاهده کرد. آنچه که مورد اشاره قرارگرفته است می‌تواند و می‌باید در تحلیل هر وضعیت مشخص مورد استفاده قرارگرفته و راهنما باشد. و این امر است که ضرورت یابری مداوم فعالین کمونیست درون کارگران را از سوی واحدها و گروههای هوادار رهبر آنها برجسته می‌نماید. واحدها و گروههای هوادار برای هدایت فعالین کارگری خود باید بنا به ضرورت به موارد زیر بپردازند:

الف - بررسی مداوم و ارائه راه‌حل راجع به

مرك يك كودك در صف نفت

در کشوری که روی دریای نفت غوطه وراست

عدالت خواهیشان قربانی کنند، زحمتکشان میهن مان را از بدست آوردن حقوق اولیه شان محروم سازند، جوانانمان را در جبهه جنگی مهمل و ویران ساز به کشتن دهند، اندیشه و فکرمان را محبوس سازند، و فرصتهای گرانبایمانی که باید صرف گار، آموزش، تفریح و ورزش و هر آنچه برای تکامل جسم و روح انسان ضروری است، در صف نان، اتوبوس و نفت و غیره به هدر دهند. ما مردم بخاطر این علیه رژیم شاهنشاهی قیام نکردیم که مستی عقب مانده، ارتجاعی و بی کفایت که دانششان از تشخیص ساطلی که شاید هزار و چند صد سال پیش با وضع اقتصادی اجتماعی و سیاسی آن زمان تناسب داشت، فراتر نمی رفته، اراده خود را بر ما تحمیل کنند، و ناگزیر، از آنچه بر ما گذشته است پند گرفته ایم و در پی حل آن تلاش خواهیم کرد.

ما مردم این سرمای سخت تاریخ خود را با تلاش در راه فشرده تر کردن صفوف خود در کارخانه، کشتزارها، آموزشگاهها و نهادهای اداری و دفتری و پشتیبانی از افکار مترقی، آزادیخواه و مستقل و عمل به آنها به بهاری شکوفا تبدیل خواهیم کرد. اگر کودکی که در کشوری نفت خیز بعلمت نبود نفت در صف دریافت نفت در کرج در دامن مادرش از سرما جان داد، زنده نخواهد بود تا همراه ما به این سرما و سیاهی حاکم بر کشورمان پایان دهد، اگر فرزندان ما مردم که بدست جاهلان و اراذل رژیم نابود شده اند، روشنائی فردا را خواهند دید، با اینکه دور نیست آن زمانی که ما مردم روشنائی و گرمای زندگی را به خانه بزرگ خود باز خواهیم آورد و آنچه را شایسته ما و همه مردم زحمتکش جهان است، برپا خواهیم کرد.

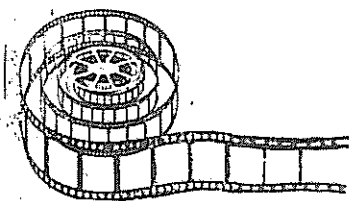
تحصیل شده است و مسئولیت آن با رژیم است که نگاه عقب مانده اش در مورد الزامات رفاه مردم، تصور ارتجاعی از نوع تکامل جامعه و فرهنگ، دید قرون وسطائیش از آزادی کلام، اندیشه، نوع زندگی، فعالیت صنفی و سیاسی، اشتباه سیری ناپذیرش به گشته دادن جوانان و از میان بردن منابع و سرمایه های جامعه در جنگی نابودساز و بی اعتنائیش به رنج مردم و سرکوب خواسته های آنان، در جهان کم نظیر است. در واقع، همه این فجایع در کشوری رخ می دهد که از نظر منابع طبیعی غنی است، فرهنگ آن از چندین هزار سال تلاش انسانها و عرضه شخصیت های برجسته علمی و ادبی در مقیاس جهانی برخوردار است و مردم زحمتکش آن برغم وجود سلاطین و اربابان جبار و غارت سرمایه خارجی و داخلی و دوره های طولانی سلطه، میراث انسانی و خصلت های قومی و ملی خود را حفظ کرده اند و همواره به شیوه های گوناگون در مقابل ظلم و سلطه مقاومت کرده اند و بپا خواسته اند. دوره تاریک موجود نیز که از نظر تاریخ جامعه ما لحظه ای بیش نخواهد بود، خواهد گذشت، چنان نماند، چنین نیز نخواهد ماند. اما در این فاصله رنج و سستی که مردم بویژه زحمتکشان جامعه، می کشند و نیز فجایعی که بر بهترین فرزندان آنها چه در سیاهچالهای رژیم و چه در اینجا و آنجا، در کنج خانه، کارگاه، مدرسه، کشتزار، اداره و دفتر، می رود مانع شکوفائی خلاقیت های انسانی و رسیدن به جامعه های مستقل، آزاد و آباد می شده و این شایسته مردم ما نیست، این شایسته ما نیست که در قرن پرتحول کنونی، اسیر رژیم جهل و خرافات باشیم، از مسیر تکامل عقب بمانیم و جلوی چشمان هر روز بهترین فرزندانمان را بدلیل آزادیخواهی و

در هفته آخر آذر ماه در کرج اعتراضی توده ای علیه رژیم صورت گرفته اعتراض به این علت رخ داد که برای مدتی در کرج و حومه نفت وجود نداشت و صف های طولانی چندساعته برای خرید نفت تشکیل می شد. در یکی از این صفها مادری که فرزند شیرخواره اش را به پشت بسته بوده متوجه می شود که فرزندش از سرما کبود شده و فوت کرده است. حدود صد نفر از مردم جسد کودک را به فرمانداری بردند و خواستار رسیدگی به مساله شدند. فرماندار در ابتدا سعی کرد با نشان دادن ظاهر متاثر، مساله را ماستالی کند ولی مردم با جدیت خواهان رسیدگی فوری به مساله شدند روز بعد مساله در هیات دولت مطرح شد و دولت با هراس از تداوم حرکت اعتراضی مردم و گسترش آن به شهرهای دیگر - که همگی از کبود نفت در رنجند - تصمیم گرفت مقداری نفت برای کرج و حومه اختصاص دهد.

(از گزارشات خبری کمیته عا آذر - تهران)



در چند ماه گذشته مردم نقاط مختلف کشور از کمبود روزافزون برق، نفت و گازوئیل بشدت رنج می برند. کمبودهای فوق در کنار بیثباتی چندمیلیونی، افزایش سریع قیمت کالاهای ضروری و کمبود آنها، کمبود مسکن، کمبود بهداشت و درمان و نبود چشم اندازی برای بهبود این وضع، تداوم و گسترش جنگ و سرکوب آزادیهای مدنی و سیاسی، سرمای زمستان امسال و رنج مردم را در شرایط وجود رژیم تحمیلی موجود، دوچندان کرده است. همه اینها جلوه های مختلف فاجعه ای است که بر مردم



موفقیت رضا علامه زاده

فیلمساز و هنرمند برجسته ایرانی در تبعید

قراری می گیرد. مسافری هر کدام به نوعی رفتار او به واقع فرهنگ سرزمین کودک را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. بحث مسافری با آشکار شدن اینکه کودک کیوتری را در زیر جامه پنهان کرده بالامی گیرد. تلاقی دو فرهنگ و غربیتی کودک زمینه اصلی داستان فیلم است. علامه زاده با ناتوانی کودک در توضیح واقعه - ندانستن زبان - و بحث مسافری و طنز آخر فیلم آن هنگام که کودک از معلمش چند جمله ساده را می پرسد، موفق به خلق صحنه هایی زیبا و شاعرانه و سرشار از عواطف انسانی در فیلمش شده است. ما موفقیت این فیلمساز مردمی را به او و به همه دوستداران هنر و ادبیات متعهد سرزمینمان تبریک می گوئیم.

علامه زاده در فیلم کوتاه خود که برای کودکان و نوجوانان ساخته است بخشی از زندگی کودکی ایرانی را در شرایط تبعید با بیانی بس گزنده و تلخ تصویر می کند. داستان فیلم درباره کودک ده دوازده ساله ای است که در هنگام عبور از پارک شاهد زخمی شدن کیوتری می شود. کودک کیوتری خونین بال را از لای بوته ها برمی دارد و در زیر پیراهنش پنهان می کند تا آن را به خانه برده و دوا درمان کند. او هنگامی که در اتوبوس نشسته است بدلیل شتابی که به هنگام سوار شدن داشته و همچنین ترسی که در برابر حمله سگ یکی از مسافری از خود نشان داده - توجه شود که کیوتری در پارک نیز توسط سگی زخمی شده - مورد توجه آدم های توی اتوبوس

رضا علامه زاده فیلمساز و هنرمند متعهد و برجسته میهن مان که اکنون در تبعید بسر می برد چندی پیش موفق به ساختن فیلمی بنام "چند جمله ساده" شد که اخیرا خبر یافتیم در فستیوال بین المللی فیلم ساجرین در استکهلم جایزه نخست فیلم کوتاه داستانی را بخود اختصاص داده است.

موفقیت این هنرمند مردمی که در زندگی و هنر خود همواره مدافع زحمتکشان بوده و بهمین خاطر سالهائی را در زندان شاه گذرانده بود و بعدها نیز بدلیل همین مبارزات پیگیرش مورد تعقیب حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار گرفت و ناچار به ترک میهن شده، در شرایط بس دشوار تبعید غرور برانگیز و شادی آور است.

بقیه از صفحه ۱

تجارت خارجی: غارت

نقش بازرگانی خارجی در اقتصاد ایران

بخش بازرگانی خارجی، یعنی حلقه‌ی دیرین وابستگی اقتصادی ایران، طی سالیان متداری حامل پیوندهای اقتصاد داخلی با جهان خارج و بویژه انحصارات امپریالیستی بوده‌است. همراه با استقرار و توسعه سرمایه‌داری وابسته و صنعتی شدن وابسته ایران، طی سده‌های پیش، نقش بازرگانی خارجی نیز به تناسب آن دچار تحول گردیده‌است.

اقتصاد وابسته و تک محصولی ایران، قبل از هر چیز متکی به نفت است و بنابراین بازرگانی خارجی باید با صدور نفت خام، درآمدهای ارزی لازم را برای چرخش چرخها و ادامه حیات اقتصادی کشور فراهم آورد. پس از کسب درآمدهای ارزی، چگونگی مصرف آن نیز در چارچوب پیوندهای وابستگی کشور به سرمایه‌داری جهانی، تعیین و مشخص می‌شود. ابتداءً بخش مهمی از این درآمدها، توسط رژیم حاکم به مصرف خرید تسلیحات نظامی و ابزار و لوازم ارگانهای سرکوب از انحصارات بین‌المللی می‌رسد. بعد از آن، بخش عمده‌ی درآمدهای ارزی برای واردات مواد اولیه، کالاهای واسطه و ماشین آلات مورد نیاز صنایع وابسته کشور اختصاص می‌یابد زیرا که این صنایع، بنابه ماهیت خود بدون تامین مواد و ابزار خود از خارج قادر به کار و مونتاژ نیستند. بخش بازرگانی خارجی، چه بطور مستقیم توسط خود شرکتها و بنگاههای صنعتی و چه از طریق واردکنندگان و سرمایه‌داران تجاری، نیازهای صنایع وابسته را از شبکه انحصارات جهانی و شرکت‌های چند ملیتی خریداری و وارد می‌کنند. در شرایط عادی عملکرد اقتصاد وابسته ایران، سالانه حدود ۷ میلیارد دلار ارز فقط برای چرخیدن تولید صنایع وابسته موجود، مورد نیاز است. علاوه بر این، در شرایط موجود برای ادامه تولید کشاورزی و بخش خدمات نیز نیازهای ارزی و وارداتی وجود دارد. چنان که مثلا برای این که بخش کشاورزی بتواند همین سطح محدود تولید خود را ادامه دهد، باید سالانه حدود یک میلیارد دلار کود شیمیایی، سم، بذر، ماشین آلات و غیره از خارج وارد شود. از آنجا که بخشهای تولیدی اقتصاد، در سطح موجود فعالیت خود، قادر به تامین نیازهای مصرفی حداقل جامعه نیستند - و سطح تولید کشور حتی در سالهای اخیر روبه کاهش نهاده است - سالانه باید حدود ۳ تا ۵ میلیارد دلار نیز برای واردات مواد غذایی و کالاهای مصرفی اختصاص یابد. در کنار همه اینها، بخش بسیار محدود صادرات کالاهای غیر نفتی قرارداد که مجموع درآمد ارزی حاصل از این قبیل صادرات، حتی به ۴ درصد نیازهای ارزی سالانه هم نمی‌رسد.

بطور خلاصه، نقش بازرگانی خارجی در شرایط کنونی عبارتست از صدور نفت خام و خرج درآمد حاصل از آن برای واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه و ماشین آلات صنایع وابسته، تسلیحات نظامی و مقداری مواد غذایی و کالاهای مصرفی. آشکار است که این عملکرد بازرگانی خارجی، نه فقط موجب رشد مستقل بخشهای تولیدی کشور

نشده‌است و نه تنها نیازهای واقعی مردم را تامین نکرده و نمی‌کند، بلکه چنان که خواهیم دید، به تداوم و تشدید وابستگی اقتصادی کمک نموده و بار بحران عمیق اقتصادی را که رکود، بیگاری و گرانی روزافزون از جمله عوارض آشکار آن است، بر دوش کارگران و زحمتکشان تحمیل کرده‌است.

واردات

نگاهی به ارقام واردات - جدول شماره (۱) - معلوم می‌دارد که حجم واردات کشور طی سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ روبه افزایش داشته و در سال ۶۲ به بیش از ۱۸ میلیارد دلار بالغ گردیده‌است. در همین سال میزان واردات حتی از سال ۱۳۵۶ نیز فزونی گرفته‌است. برای نشان دادن ابعاد عظیم واردات کشور کافی است اشاره کنیم که مثلا واردات کشور بزرگ و بسیار پرجمعیتی نظیر هند در سال ۱۹۸۵ رقمی در حدود ۱۷ میلیارد دلار و واردات اقتصاد وابسته ترکیه در همین سال حدود ۱۲ میلیارد دلار بوده‌است. این افزایش واردات نه فقط نمایانگر تداوم وابستگی اقتصادی و صنعتی است، بلکه عمده‌تاشی از کاهش ظرفیت تولید و از هم‌گسختگی بازم بیشتر ساخت اقتصادی کشور است.

همانطور که در جدول (۱) ملاحظه می‌شود، واردات کشور تقریبا بصورت هماهنگ، از صادرات نفت تبعیت می‌کند. کاهش واردات در سالهای ۶۳ و ۶۴ نیز، نه بعثت افزایش ظرفیتهای تولیدی در داخل و نه بدلیل سیاستهای عامدانه رژیم، بلکه دقیقا ناشی از کاهش ناگزیر صادرات نفت و درآمد ارزی کشور است. کاهش درآمدهای نفتی و بدنبال آن افت شدید واردات، چنان که شواهد موجود نشان می‌دهد، در سال جاری نیز ادامه یافته‌است. این امر، در شرایط بحرانی موجود و تداوم جنگ خانمانسوز به تعطیلی تعداد زیادی از واحدهای تولیدی، رکود شدید تولید و گرانی سرسام‌آور منجر شده‌است. رژیم جنگ‌افروز، بجای آن که درآمدهای ارزی حاصل از ثروتهای ملی را برای رشد تولید و تامین نیازهای مردم اختصاص دهد، آنها را به مصرف واردات جنگ افزار رسانده و در کوره‌های جنگ به خاکستر تبدیل می‌نماید.

ترکیب واردات

برای آن که ببینیم حجم عظیم واردات کشور از چه کالاهای عمده‌ای تشکیل شده و به چه مصرفی میرسد، ترکیب واردات را، بر مبنای آمارهای رسمی بانک مرکزی، در جدول شماره (۲) می‌آوریم. مواد اولیه و کالاهای واسطه، کالاهایی مانند آهن آلات، مواد شیمیایی و دارویی، کاغذ، نخ و ایاق، قطعات پیش‌ساخته، ... است که بطور عمده در صنایع وابسته و بعضا در کشاورزی، بمصرف تولید کالاهای دیگر می‌رسد. سهم بزرگ این قبیل مواد و کالاهای در مجموع واردات کشور نشان می‌دهد که تا چه حد تولید داخلی وابسته به واردات است و چگونه پایین آمدن واردات باعث افت شدید تولید می‌شود. چنان که در جدول مشاهده می‌شود، سهم این کالاهای طی سالهای گذشته روبه افزایش گذاشته و

میزان وابستگی بازم بیشتر شده‌است.

اما سهم کالاهای مصرفی در کل واردات نیز همچنان در سطح بالایی باقیمانده و حتی نسبت به سالهای قبل از ۵۸ روبه افزایش گذاشته‌است (در سال ۵۶ این رقم حدود ۱۸ درصد بوده‌است). افزایش واردات کالاهای مصرفی، از یکسو ناشی از کاهش تولید در مقابل نیازهای داخلی است. بخش مهم این قبیل کالاهای را مواد غذایی مانند گندم، برنج، قند و شکر، روغن و غیره تشکیل می‌دهد. با رکود تولید کشاورزی و برای جلوگیری از قحطی شدید رژیم واردات این مواد را بالا برده‌است. با ادامه و تشدید رکود در سالهای ۶۳ و ۶۴ و مخصوصا در سال جاری و تقبیل درآمدهای ارزی، حتی مواد غذایی وارداتی هم کفاف حداقل احتیاجات مردم را نکرده و به کمبود و گرانی شدید دامن زده‌است.

افزایش واردات و مخصوصا واردات کالاهای مصرفی در سالهای گذشته، از سوی دیگر ناشی از اعمال نفوذ و قدرت سرمایه‌داران تجاری است که خود در حکومت اسلامی مشارکت دارند. این جناح حکومتی و تجار بزرگ شریک و مدافع آن، برای کسب سود هرچه بیشتر و هرچه سریعتر، به صرفه و صلاح خود می‌دانند که کالاهای حاضر و آماده را از خارج وارد کنند و به قیمت‌های گزاف بفروش برسانند. اینان، بطور مثال ترجیح می‌دهند که بجای واردات مواد و قطعات برای مونتاژ یخچال در داخل، یخچال ساخت ترکیه را وارد کرده و بفروشند و یا به عوض وارد کردن مواد اولیه و تولید لاستیک اتومبیل در کارخانه‌های موجود، لاستیک حاضر و آماده را از ژاپن یا کره جنوبی خریداری کرده و در بازار داغ و بی‌حساب و کتاب داخلی به مشتریان عرضه نمایند. پیشبرد چنین سیاستی در برخی زمینه‌ها، در سالهای گذشته، موجب افزایش شدید واردات و کسب سودهای کلان گردیده که در ادامه این بررسی به ابعاد و عواقب این نوع چپاول افسارگسیخته خواهیم پرداخت.

سهم قلیل واردات کالاهای سرمایه‌ای (کالاهایی که برای تولید کالاهای مصرفی و واسطه‌ای بکار گرفته می‌شوند، مانند ماشین آلات و تجهیزات کارخانه‌ها، ماشین‌آلات کشاورزی و حمل و نقل و غیره) در کل واردات، گویای آن است که ظرفیت تولیدی و صنعتی کشور، توسعه نیافته و نیازهای وارداتی مصرفی و واسطه‌ای و وابستگی به انحصارات جهانی همچنان ادامه می‌یابد. بر اساس شواهد موجود، سهم کالاهای سرمایه‌ای در طی دو سال گذشته بازم کمتر شده‌است، در حالی که بخش مهمی از وسائل و امکانات و ماشین‌آلات تولیدی موجود نیز در اثر جنگ و بمبارانها نابود گردیده‌است.

منابع اصلی واردات

کشورهای امپریالیستی منابع اصلی واردات ایران و شرکای عمده بازرگانی خارجی کشور هستند. طی سالهای ۶۴-۱۳۵۸ کشورهای امپریالیستی و انحصارات چند ملیتی عمده‌ترین فروشندگان کالا به ایران بوده‌اند و سهم مجموعه‌ی آنها بین ۶ تا ۷۰ درصد کل واردات ایران بوده‌است. در عین حال، همین کشورها خریداران اصلی نفت خام صادراتی

پیرامون استعفای اکبر شاندرمنی از هیئت سیاسی حزب توده

آفتاب آمد دلیل آفتاب

میپرسید "کمیسیون بررسی تصمیم پلنوم هیجدهم" در کجای اساسنامه پیش‌بینی شده است؟ یا چه "ارگانی" و "چه کسانی" در "موقع خود" کمیسیون فوق را تشکیل داده‌اند؟ یا پلنوم کذا صلاحیت‌دارتر است یا کمیسیون کذا؟ عرض نکردم!

اساسنامه حزب را باید به روش تاریخی - جغرافیایی درک کرد. مثلا همین "مسکوت نگه داشتن نام" ها نیز "در اساسنامه پیش‌بینی نشده است با این وجود در تاریخ حزب" نام‌های بسیاری مسکوت نگه داشته شده، هیات سیاسی کنونی نیز بر بستر همین تاریخ و جغرافیا، نام‌ها را مسکوت میگذارد! بهر حال تصدیق میفرمائید که در تاریخ حزب تراز پرداخت‌ها و دریافت‌ها حفظ شده است! اگر عمری باشد یک هیات سیاسی دیگر که باندازه همین هیات سیاسی و پیشینیان آن "صلاحیت‌دار" است با توجه به "اسناد موجود" و "مسکوت نگه داشتن نام" میتواند شاندرمنی را به دبیرکلی حزب منصوب کند. عدالت حزبی دیر و زود دارد اما سوختن و ساز ندارد!

یا این مورد را در نظر بگیرید: "در استعفانامه آمده است هیات سیاسی با احزاب و سازمانهای گوناگون تماس گرفته، قول و قرارهایی گذاشته‌اند، اعلامیه و پیام کمیته مرکزی امضا و منتشر کرده‌اند... گفت و شنودها داشته‌اند که روح کمیته مرکزی از آنها بی‌خبر است"

هیات سیاسی توضیح میدهد که "این رفیق شاندرمنی که ظاهرا پس از ۴۵ سال عضویت در حزب توده ایران از این ماده اساسنامه حزب بی‌خبر مانده است که "هیات سیاسی" در فاصله بین دو پلنوم کمیته مرکزی فعالیت حزب را رهبری میکند" (همان) انصاف نیست که شاندرمنی را بخاطر بی‌اطلاعی از اساسنامه، سرزنش کنند. شاید شاندرمنی و دیگران در طی ۴۵ سال اگر از فلان و بهمان بندی که در اساسنامه نوشته شده‌است "باخبر" بودند، نمیتوانستند در چندین و چند جلسه و گردهمایی صلاحیت‌دار و غیرصلاحیت‌دار بطور فعال و غیرفعال شرکت کنند و انبوهی از اسناد و روایات حزبی را تأکید و تکذیب کنند. بگذریم که "اساسنامه را در موقع خود" چه کسانی و برای چه کاری نوشته‌اند، اما این اساسنامه علیرغم همه "اعتبار" آن، کمتر از هر چیز دیگری برای فهم امورات حزبی کمک میکند. طرفین دعوا هفته‌ها میتوانند مواد و احادیث گوناگون اساسنامه را برای هم دلیل بیاورند و هیچ کدام در تنگی قافیه گیر نکنند.

توجه بفرمائید که در اساسنامه آمده است که کنگره عالیترین ارگان حزبی است، که از نمایندگان منتخب تشکیل میشود و هر سه سال یکبار برگزار میشود، که کمیته مرکزی را تعیین میکند و غیره و غیره. اگر این ماده زائد را با توجه به "اسناد موجود" حذف کنیم کمیته مرکزی، در نبود کنگره، مادام‌العمر حزب را رهبری میکند. باز در باب اختیارات کمیته مرکزی و نظم و ترتیب جلسات ادواری آن و چگونگی کنترل و هدایتش بر هیات سیاسی نیز در اساسنامه قلمفرسایی شده است. البته تصدیق میفرمائید که زیاد پراتیک نیست، آنچنانکه در اساسنامه آمده است انسان هر شش‌ماه یکبار آرامش اعضا کمیته مرکزی را در هم بریزد

بقیه در صفحه ۱۶

سعی کند تا در زندگی خصوصی و اجتماعی رفتارش نمونه باشد. لطفاً استعفانامه را به دست همکاران برسانید! چه آدم‌های نک‌نشناسی پیدا می‌شوند! حالا که آرامش چندین ساله‌اش بهم خورده میخواهند چرت دیگران را هم پاره کنند!

"دوگانگی" را می‌بینید! یک عضو هیات سیاسی که توسط کمیته مرکزی برگزیده شده، که خود این کمیته مرکزی توسط آن "کنفرانس ملی" انتخاب شده، که خود آن کنفرانس ملی توسط این هیات سیاسی برگزیده شده! که خود این عضو هیات سیاسی "در تدوین و تنظیم برنامه و دیگر اسناد مصوب این کنفرانس شرکت فعال داشته است" روز روشن بیاید و میگوید: همه کسک است! هم این هیات سیاسی و هم آن کنفرانس که این یکی دستچین کرده است. می‌بینید همه اینها یکبار دیگر ثابت می‌کند که زمین گرد است! که هیات سیاسی رسیت دارد! اما برای اثبات رسیت "کنفرانس ملی" چه دلیلی بازتر از این که یک عضو هیات سیاسی با سابقه چندین ساله‌اش، با آن شرکت فعال‌اش در "تدوین و تنظیم" میگوید "این کنفرانس با اصطلاح "ملی" جز یک توطئه آشکار نبوده است." (همان) و از هیات سیاسی رسا میخواهد که استعفانامه‌اش را بدست همکاران برساند و بدین ترتیب هم بررسی هیات سیاسی و هم برسیت "کنفرانس ملی" تأکید می‌کند!

"... در استعفانامه گفته میشود: در اساسنامه حزب ما به چنین کنفرانسی کوچکترین اشاره‌ای نشده است و نتیجه گرفته میشود که تشکیل کنفرانس ملی مخالف اساسنامه بود، بخودی خود باطل بود و رسیتی نمیتوانست داشته باشد." صرف نظر از این واقعیت که رفیق شاندرمنی تا استعفا از هیات سیاسی "کنفرانس ملی" را به رسیت می‌شناخت، باید پرسید: آیا اساسنامه حزب را در موقع خود چه کسانی و چه ارگان حزبی تصویب کرده بودند؟ ... پلنوم وسیع نیز در اساسنامه حزب پیش‌بینی نشده‌است. با این وجود در تاریخ حزب ما پلنوم‌های وسیع بارها تشکیل شده‌است... (همان). می‌بینید! مهم این نیست که در اساسنامه چی نوشته شده و چی نوشته نشده، مهم آنست که چگونه تفسیر کنیم، آنچه را که نوشته شده و آنچه را که نوشته نشده!

از انصاف نباید گذشت که استدلال و "افشاگری" هیات سیاسی بسیار متین و کوبنده است! بسیاری چیزها در اساسنامه پیش‌بینی شده که عملی نشده‌است. بسیاری چیزها عملی شده، که در اساسنامه پیش‌بینی نشده است. علاوه بر این همواره از بندهای مختلف اساسنامه بر حسب مورد تعبیر "مناسب" ارائه شده است. اصولا منشا بسیاری از کج‌فهمی‌ها در این است که اساسنامه حزب بر بستر یک تحلیل صحیح تاریخی - جغرافیایی درک نشده است! اگر فرصت باشد خود هیات سیاسی میتواند در این مورد انبوهی از فاکت‌ها ارائه دهد. همین مورد صفری را در نظر بگیرید، پلنوم هفدهم حزب، البته با استناد به بندهای مناسب الف، ل، م، و ز و الی آخر وی را برکنار کرد و "کمیسیون بررسی پلنوم هیجدهم"، و صد البته "مطابق اسناد موجود" نظرداد که "سلب مسئولیت‌های حزبی رفیق صفری مطابق اسناد اساسنامه حزب از طریق مسکوت نگه داشتن نام‌های وی به هیات سیاسی وقت صورت گرفته است." (همان)،

هیات سیاسی حزب توده اخیرا طی اعلامیه‌ای چند خطی، یکی از همراهان چهل و چندساله حزب را معلق کرد! اینبار کارشناسان "دشواری و بفرنجی لحظه" لازم دیدند چند صفحه تمام‌قد نشریه‌اش را به توضیح اعلامیه فوق اختصاص دهند. مروری بر این توضیح‌نامه خالی از لطف نیست.

"رفیق شاندرمنی که در نخستین جلسه هیات سیاسی پس از "کنفرانس ملی" حضور یافت، در تدوین و تنظیم برنامه و دیگر اسناد مصوب این کنفرانس شرکت فعال داشت. در پایان این جلسه بدون هیچگونه توضیحی و اقامه دلیلی استعفای خود را از هیات سیاسی اعلام کرد.

(متن این استعفانامه در زیر کلیشه میشود) هیات سیاسی تصمیم‌گیری در این باره را تا دریافت توضیح کتبی به جلسه بعد موکول ساخت ... رفیق شاندرمنی ... چند روز بعد متنی را برای بابک خسروی ... فرستاد که با عنوان "استعفانامه..." که حاوی برخی از اسرار درون حزبی و مطالب ناصحیح و بهتان‌آمیز فراوانی است، به مقیاس گسترده چاپ و منتشر شد.... (نامه مردم شماره ۱۳۶)

تا اینجا هر آدم منصفی بلافاصله متوجه میشود که جنگ را شاندرمنی به همکاران قدیمی‌اش تحمیل کرده است! نکته بعد اینکه اگر آن "مقیاس گسترده" چاپ استعفانامه نبوده، شاید میشد به اعتبار آن چهل و چندسال، بطریقی سرونه قضیه را بهم آورد و فی‌المثل روی سرشت ویژه توده‌ایها و زبان مشترک و دیگر قضایا حساب باز کرد و طرف را راضی کرد که: تو که چهل و چندسال صبر کردی حالا هفت و هشت سال هم صبر کن ببینیم چی میشود!

اما کار از کار گذشته و از "توضیح" گزیری نیست: "شایان توجه است. رفیقی که نه "کنفرانس ملی" نه کمیته مرکزی منتخب آن و نه هیات سیاسی برگزیده این کمیته مرکزی را به رسیت نمی‌شناسد، در استعفای خود می‌نویسد "لطفاً این متن را برای اطلاع در اختیار اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی بگذارید" بدین سان، رفیق شاندرمنی علیرغم ادعای خود در "استعفانامه" هم برسیت کمیته مرکزی منتخب آن و هم برسیت هیات سیاسی برگزیده این کمیته مرکزی تأکید ورزیده است" (همان)

حیف که قاره آمریکا - چندی قبل توسط کریستف کلمب کشف شد! در غیر این صورت هیات سیاسی با این ذکاوتش نمیتوانست براحتی آب‌خوردن این افتخار را به افتخارات چهل و چندساله‌اش بیفزاید. یک لحظه خودتان را جای هیات سیاسی بگذارید: آدمی هست که چهل و چندسال در "تدوین و تنظیم" اسناد و روایات حزبی شرکت فعال و غیرفعال داشته است، در کنفرانس‌های وسیع و غیر وسیع و جلسات صلاحیت‌دار و غیر صلاحیت‌دار بسیاری شرکت کرده است، عضو هیات سیاسی هم‌است، آنوقت میاید میگوید من نه کنفرانس را قبول دارم نه مقامات ریش و سیل‌دار حزبی را، تازه توقع هم دارد متن استعفانامه حاوی "برخی دلایل" اش بدست همکارانش در کمیته مرکزی رسانده شود، آنوقت بلد هم نیست فی‌المثل به بند ز و ه استناد کند که بفرض از آنجائیکه مثلا در بند ز وظایف عضو حزب گفته شده "عضو حزب موظف است

اخبار



کارخانه ایران ابزار

از طرف مدیریت کارخانه ایران ابزار، در بهرامه امسال، طی اعلامیه‌ای، از کارگران خواسته شد تا معادل ۲ روز حقوق خود را به جیبه‌های جنگ کک نمایند. کارگران از این اطلاعیه استقبال نکرده و اکثر کارگران از کک به جیبه‌ها خودداری کردند. در ماه بعد مدیریت به کارگزینی دستور داد که میزان ۵۰٪ روز حقوق از کارگران کسر و به صندوق کک به جیبه‌ها ریخته شود. در هنگام دریافت حقوق کارگران متوجه موضوع شده و به کسر اجباری مبلغ اعتراض کردند. مسئولین کارگزینی در جواب عنوان کردند که اگر کارگری راضی به کسر حقوق برای کک به جیبه‌ها نیست، به قسمت حراست کارخانه مراجعه کند و مبلغ کسر شده را از آنجا دریافت کند.

خرید ژنراتور

با گسترش بمباران شهرها توسط عراق و بویژه بمباران نیروگاه‌های برق، وضعیت برق‌رسانی بشدت اسفبار شده است. غالب شهرها بویژه مناطق صنعتی، ساعتها در طول روز فاقد برق هستند. اتکا به نیروگاههای بزرگ و شبکه سراسری برق، باعث شده تا بمباران دو نیروگاه بزرگ، عملاً دولت را دچار مشکل جدی کند.

دولت نیز برای مقابله با تاکتیک بمباران نیروگاه‌ها توسط عراق، تصمیم گرفته است که اکثر شهرها را از شبکه سراسری برق خارج کرده و با نصب ژنراتورهای کوچک چند مگاواتی، مستقلاً برق هر شهر را تأمین کند. بهمین دلیل نیز نمایندگان وزارت نیرو در پی بررسی و خرید این ژنراتورها راهی خارج شده‌اند.

کارخانه کاناداری

از چندماه قبل انجمن اسلامی بهرامه اداره حراست کارخانه، کارگران را دعوت به کک به جیبه‌ها می‌کردند ولی کارگران هیچ استقبالی از درخواست انجمن اسلامی نکردند. در نتیجه، مسئولین کارخانه، بصورت اجباری، یکروز از حقوق کارگران برای کک به جیبه‌ها کسر کردند.

کمک داوطلبانه اجباری

در برازجان به کلیه ادارات ثبت اسناد گفته شده است که تا پایان جنگ هر ماه حداکثر ۳۰۰ تومان و حداقل ۵۰ تومان از حقوق کارمندان برای کک به جیبه‌ها کسر خواهد گردید.

هماهنگی برای تأمین شیر

کمیته شدید شیرخشک برای نوزادان ادامه دارد. و قیمت آن کماکان بالا می‌رود. در این میان معاون وزیر بهداشت و درمان در مصاحبه‌ای گفت که شیر برای نوزادان تا یکسال به اندازه کافی موجود است! اما برای نوزادان یکسال به بالا تا دوسال، امید است با هماهنگی وزارتخانه‌های بازرگانی، صنایع و کشاورزی شیر مورد نیاز تأمین شود!!

بدین ترتیب تا هماهنگی سه وزارتخانه و تشکیل ستاد تأمین شیر یکسال به بالاها" و کمیسیونها و سوکمیسیونها و کنفرانسهای مختلف، نوزادان یکسال به بالا بادهوا میل کنند، پس از هماهنگی‌های لازم هم دیگر بزرگ شده‌اند، احتیاج به شیر ندارند.

کشایش اعتبار
اخیراً بانک مرکزی دست به کشایش اعتبار بمقدار زیادی زده است. در بانک گفته می‌شود که مک‌فارلین در سفرش به ایران، علاوه بر انجیل و کیک و اسلحه، مقداری دلار هم با خود آورده بود.

فروش اجناس به دلار

طبق تصمیم دولت، شرکت شاهد، وابسته به بنیاد شهید، در فرودگاهها و در چند کشور عربی، فروشگاه دایر خواهد کرد. در این فروشگاهها کلیه تولیدات داخلی به ارز به مسافران که به کشور وارد می‌شوند، فروخته می‌شود کلیه مسافران ایرانی می‌توانند علاوه بر لوازم خانگی، خودروهای ساخت داخل مثل رنو، پیگان، شورت، بیوک،... را به ارز از این فروشگاهها بخرند در این طرح بویژه کارگران شاغل در کشورهای حوزه خلیج فارس، می‌توانند از نمایندگی‌های این شرکت در دبی، مکه، مدینه و بازار مشترک کشورهای اسلامی در گیش خرید کنند.

بدین ترتیب صاحبان ارز می‌توانند بجای شرکت در لاتاری دولتی "خرید پیگان" و انتظار یکی دوساله، به یمن داشتن "دلار"، بسرعت و بدون معطلی و دردسر، صاحب یک عدد ماشین تولید داخل بشوند.

کارخانه آرد ساری

کارخانه آرد "دستاس" ساری در گذشته متعلق به یکی از سرمایه‌داران بنام جعفریان بود. بعد از انقلاب جعفریان فراری شد و این کارخانه مصادره شد. بعد از مدتی، جعفریان بازگشت و درصدد بازپس گرفتن کارخانه خود برآمد. اخیراً دادگاه انقلاب با صدور حکمی، از کارخانه رفع توقیف کرده و آنرا به مالک قبلی بازگردانده است. بدینال این حکم، کارگران کارخانه دست به اعتراض زدند و پس از اقدامات و مراجعات مختلف به مراکز گوناگون دولت منظور جلوگیری از پس دادن کارخانه، از آنجا که این اقدامات بی نتیجه ماند، روز جمعه ۱۹ دیماه دست به راهپیمایی در سطح شهر ساری زده و مخالفت خود را با بازپس دادن کارخانه به مالک قبلی آن، اعلام کردند. این اقدام کارگران وسیعاً در بین اهالی شهر تاثیر گذاشت و بازتاب آن حتی به روزنامه‌های دولتی نیز کشید.

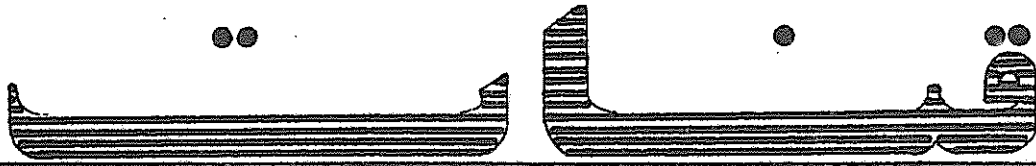
پخش اسلام از ماهواره

آخوندهای حاکم بر ایران، در رویای حکومت در جهان اسلام، از هیچ خرجی مضایقه ندارند، البته از کیسه مردم. حکومت برای گسترش تبلیغات اسلام در منطقه، بطور موثرتر و وسیع تر تصمیم گرفته است که از سیستم ماهواره برای پخش برنامه‌های خود استفاده کنند. بهین دلیل نیز با کشورهای آلمان، نروژ، ژاپن، انگلیس و چند کشور دیگر تماس گرفته است. هزینه احداث ایستگاههای زمینی و استفاده از ماهواره در حدود ۵۰۰ میلیون دلار برآورد شده است. نمایندگان شرکت مخابرات فعلاً مشغول مذاکره و بررسی این طرح هستند. البته باید به میزان رشوه‌ها و پورسانتها و سبلیقی که در جریان اجرای طرح، مجریان محترم "بالا" می‌کنند، توجه کافی شود.

مدارس و جنگ

در تاریخ ۲۶/۷/۶۵ در دبیرستان بهمن نارمک به دانش‌آموزان اعلام کردند که هر کس امسال مردود شود، می‌تواند برای عمده به جیبه‌ها برود و در آنجا مجدداً از دانش‌آموزان امتحان خواهند گرفت. همچنین گفته شد که در شهر اشغالی فاوه آموزش و پرورش مدرسه‌ای تأسیس کرده است و از دانش‌آموزان امتحال مجدد می‌گیرد. در آنجا معمولاً همه قبول می‌شوند!!

تصویری از بشمار حوادث تلخ و جانسوزی که این جنگ شوم برای مردم محروم میهن به ارمغان آورده است. داستانی تازه از نسیم خاکسار



فشار را از روی دست‌های شکسته و کهنه پیچیده‌اش کم کند، اما از دست محمدعلی کاری بر نمی‌آید و حیوان بیچاره گاه از زور درد چنان به زار زدن می‌افتاد که کوه و کمر را می‌لرزاند. محمدعلی تاب ناله‌هاش را نداشت. الاغ نیمه‌ای از وجود او بود. دستش بود. پشتش بود. وقتی محمدعلی به پول نقد آن را از قاید جهانگیر خرید بانو آبستن عطا بود. نه سال تمام زمستان و تابستان را دوش به دوش هم عرق ریخته بودند. نه سال تمام از روی گرده‌اش بارکشیده بود و گندم‌هاش را با کمک او آخون کرده بود. سال خشک‌سالی را با او تا قله‌ی دنا بالا رفته بود و جاشیر چیده و بر پشتش نهاده و بازگشته بود. حالا از انصاف دور می‌دانست که او را توی کوه و کمر ول کند. تا دال‌ها تکه‌پاره‌اش کنند.

"زار نزن گدول. رو کرده هم که شده می‌برمت. نمی‌ذارم دال‌های لعنتی چشمتو دربیارن"

محمدعلی در حالیکه عرق از سر و رویش می‌چکید از زیرگردن الاغ در پی یافتن عطا که از او دور افتاده بود به اطراف سر چرخاند.

"هی هی عطا. مگه می‌خوای داغت به دل دایهت بمونه. پس این چه وقت بازیه" عطا که در سرایشی تند می‌گفت دستش را روی ملخی خپ کرده بود از جا بلند شد و مشتش را گشود و ملخ را که بال‌های قرمز و روشنی داشت توی هوا ول کرد.

محمدعلی گرده از زیر گردن الاغ راست کرد و برای آنکه او را تسکین دهد دست روی سر و گوشش کشید:

"تموم می‌شه گدول. تموم می‌شه. از راه فقط یک چندی موندی. طاقت بیار." و زیر لب بخودش نفرین کرد که چرا آن شب از گرده‌ی حیوان بیچاره سنگ کشیده بود. غضنفرخان می‌خواست عمارت تازه‌ای بنا کند و در عوض چهار بار سنگ از دامنه‌های "پاتاوه" تا "چناربرم" قول دوکیسه گندم را به او داده بود.

"جوالم پاره بود گدول که آنقدر رو گردهت بار گذاشتم. چه می‌فهمیدم این بلا سرم می‌یاد"

محمدعلی می‌دانست زانوان حیوان بی‌قوت است و طاقت بار سنگینی ندارد اما از دست‌تنگی قبول کرده بود. در نظر داشت برای سبک کردن بار حیوان مقداری از سنگ‌ها را هم خودش به دوش بگذارد، اما جوال‌های پوسیده را که دید رایش عوض شد.

"سش. سش. سش. هوم. هوم. هوم..."

ناله‌ی حیوانی عطا، محمدعلی را از فکر بیرون آورد.

"چته؟ خسته شدی گدول"

او ناآگاه عطا را با نام الاغش صدا زده بود. عطا که صدای پدر را نمی‌شنید، همینطور شانه بالا می‌انداخت و ناله می‌کرد. محمدعلی دست زیربغل پسرش برد و کمکش کرد تا سر تخته سنگی بنشیند. خودش هم کمی بالاتر از او در حالیکه دست روی شانه‌هایش گذاشته بود نشست. با دست‌کشیدن روی عضلات گرد و سفت شانه‌های عطا، محمدعلی دوباره پسرش را به همان حالتی که قبل از رفتن به جبهه داشت دید. جوان، قرص و محکم. بلوطی که ریشه در سنگ فرو می‌کرد و قدمی کشید. محمدعلی حس کرد ای کاش می‌توانست همیشه از پشت به عطا نگاه کند. اما نمی‌شد. و عطا کله‌اش را مثل کله مجسمه‌ای سنگی به اطراف می‌گرداند و گاه بی‌آنکه بداند آن را رو به پدر می‌گرفت. در چشم محمدعلی سیمای درهم ریخته‌ی پسرش به شکم گوسفندی می‌ماند که با دندان و پنجه ترک گرسنه و بی‌رحمی از هم دریده شده باشد. محمدعلی نمی‌دانست به موجود کور و کر و گنگی که صورتش پر از حفره‌های دهان گشوده بود چه نام بگذارد. از پشت اما عطا بود. با همان زلف‌های سیاهی که شوق نوازش را در انگشتان کلفت و پرگره دست‌های محمدعلی برمی‌انگیخت.

تپه ماهورهای قهوه‌ای رنگ در زیر پای آن‌ها تا فاصله‌ای می‌رفت و بعد رنگ می‌باخت. و در دوردست قله‌ی کله‌قندی کوه‌ها زیر آفتابی که تازه برآمده بود خاموش از پس یکدیگر سرک می‌کشیدند. محمدعلی که

محمدعلی با کمر تاشده، خورجین به پشت، روی سنگلاخ‌های سربالایی کوه آهسته پا برمی‌داشت و مواظب پسرش عطا بود که پاش را روی قله‌سنگ‌های لغزنده نگذارد. درست مثل ده سال پیش که الاغ مجروحش را از همین راه عبور داده بود. الاغی که با دو دست شکسته و کهنه پیچیده - کند و لرزان - پا برمی‌داشت. عطا هم بود. همپا و پرنفس که مثل "تیشتر" شش ماهه‌ای از سر سنگلاخ‌ها و بوته‌خارها می‌جهید و از خنده‌های کودکانه و هیبا بانگ‌هاش، صدائی مثل آواز کبک‌های کوهی در دل کوه می‌پیچید.

"هی هی تیش به‌جون گرفته اینقد جلو نیفت که ناپدید بشی. مگه نمی‌بینی چارپا معلوله"

با تئیب محمدعلی مثل سیب تازه رسیده‌ای، از بغض و شرم، قرمزی روشنی زیر پوست عطا می‌دوید و برای مدتی از پدر دور نمی‌شد.

آن روز صبح که آفتاب ندمیده محمدعلی، بی‌گمان از اینکه عطای نه‌ساله دور و برش مثل بزغاله‌ای می‌جهید، خورجین‌اش را با چند تا نان تیری آب‌زده انداخت قل‌شانه‌اش ولت در را گشود تا الاغ مجروح را از توی طویله در بیرون آورد، زنش بانو بانگ زد:

"محمدعلی. های محمدعلی. یعنی واجبه این تیشتر را هم با خودت توی کوه و کمر بکشانی"

محمدعلی عرق اندوه، بی‌اعتنا به پرخاش بانو رفت توی طویله و بی‌آنکه به چشمان درشت و غمگین الاغش نگاه کند افسارش را کشید و آهسته از طویله بیرونش آورد. بانو هنوز میان درگاه ایستاده بود. پرخاش‌جو و دل‌واپس.

"نکنند خیال داری پای این را هم بشکنی"

محمدعلی با غیظ گفت: "ای کاش پای این شکسته بود تا مجبور نمی‌شدم دو مشت گندم را سرکول جابجا کنم"

بانو در آن روی زمین نشست و تراش‌های چوبی از شاخه بلوطی که پای در افتاده بود بیرون کشید و با نیش دندان دو نیمش کرد:

"زبون بگز محمدعلی. زبون بگز" و با چشم عطا را که به تندی ساق‌های علفی می‌ماند و چند گامی پیش‌تر از محمدعلی می‌دوید دنبال کرد.

یادآوری این خاطره غمی جانگه در قلب محمدعلی نشاند. پیشانی سوخته‌اش درهم‌شده و اشکی گرم که خیلی زود در هوای سرد صبحگاهی ماسید مزه‌هایش را خیس کرد.

"دیدنی چطور خاکم بسر شد و جوونم از دس رفت"

پسرک عطا اکنون مثل کاری شکسته و لقی که به پشت اسبی بسته شده باشد، کز و مژ و سنگین، دست در دست پدر کورمال کورمال سرازیری و سربالایی‌ها را می‌پیمود و گاهی که سنگی از زیر پایش می‌لغزید صدای جیغ‌مانندی از گلویش بیرون می‌داد. صورت پسرک مثل صورت مجسمه‌ای که در اثر ضربه‌های تیشه، گوش و چشم و لب و دهن و گونه‌اش پریده باشد، شکل واقعی‌اش را از دست داده بود. دو گودی کج و دهان گشوده و بی‌پلک بجای چشم توی صورتش مانده بود با ریخته‌گوشتهانی از سر گونه‌ها تا چانه. و دهانش فقط از یکسو باز می‌شد. لباس رنگ و رو رفته‌ی نخودی‌رنگ سربازی به تن داشت و میخ‌های ته پوتینش هنگام راه رفتن گاه روی سنگ‌ها می‌سایید و صدا می‌کرد.

بهار بود و بوی چوبیل و جاشیر در هوا پراکنده بود. محمدعلی اما بوی آن‌ها را احساس نمی‌کرد. بغض فروخورده گام برمی‌داشت و بالا می‌رفت. پروانه‌ها و ملخ‌هایی که در طول شب لای شاخ و برگ‌ها و در پناه تخته‌سنگ‌ها خوابیده بودند در سپیده صبح پروازشان را دم‌گرفته و به این سو و آن سو می‌پریدند. محمدعلی با دیدن پروانه‌ی سفیدی که رقصان در برابرش اوج گرفت بعد روی بوته گل زردی شیرجه رفت، دوباره یاد ده سال پیش افتاد.

الاغ در سرازیری طاقت راه رفتن نداشت. زانو می‌خواباند و جم نمی‌خورد. محمدعلی گاه مجبور می‌شد شانه زیر گردن حیوان بگذارد تا

محمدعلی گفت: "می برمش از اینجا می برمش"

نزدیک به قلعه باد شدیدتر شده بود. محمدعلی عرق خاطره‌های گذشته با احتیاط یا برمی داشت تا عطا بتواند با او همراهی کند. از چندبار افتادن و لیز خوردن روی سنگلاخ‌ها زانوان عطا زخمی شده بود. سربالائی امان عطا را بریده بود و از سوراخ‌های بینی اش صدای صفیرمانندی بیرون می آمد. بعد از آن انفجار عطا دیگر نه جایی را می دید و نه صدائی را می شنید. تنها صدائی که می شنید وزوز و هوم هوم آزاردهنده و عذاب آوری بود که توی مغزش بود و تمامی نداشت. و دیگر همه خاموشی بود و تاریکی. حتی وقتی محمدعلی توی بیمارستان اهواز خودش را روی سینه او انداخت و هق هق زیر گریه زد نتوانست پدرش را بشناسد.

محمدعلی دست در دست عرق کرده‌ی عطا زیر لب گفت: "گول خوردم عطا. گول خوردم." تف غلیظی بر کمر کوه پرت کرد: "آخه ای خدا کدوم خاک را به مو دادی که مو شاخ بلوطم را بحاطرت سوختم. هی می بانو تو گواهی که مو خیال داشتم مثل دوره‌ی شاه فراریش بدم تا دس مامور دولت وش نرسه. اما حرف مردم و نتگدستی" مکشی کرد "همانطور که گدولم را از دستم گرفتی از راه بدرم برد"

از این واقیبه زانوان محمدعلی سستی گرفت. کمی ایستاد تا نفسی تازه کند. عطا هم مثل حیوانی که افسارش بدست صاحبش باشد ایستاد و صورت درهم ریخته‌ی مجسمه‌مانندش را رو به پدر گرفت. محمدعلی با نگاه به حفره‌های پوک و میان تهی چشم‌های عطا یاد روزی افتاد که برای اولین بار صورت پسرش را دیده بود.

پگاه بود که به محمدعلی خبر رسید پسرش خوب شده است و می‌خواهند او را از بیمارستان مرخص کنند. خبر را روز قبل راننده‌ای آورده بود که به بهبهان بار چوب می‌زد و ماهی یکبار که مسیرش از بی‌بی‌خاتونین می‌گذشت نامه و خبر از کسان دهاتی‌ها را از شهر برای‌شان می‌آورد. از اجباری رفته‌ها. آن هائیکه از ناچاری تن به عربت داده و در شهر عملگی و شاگردی می‌کردند. محمدعلی همان دم بقچه لباسی کول انداخت و به سمت جاده "لوداب" راه افتاد. در آنجا ماشین‌ها رفت و آمد بیشتری داشتند. محمدعلی تمام روز را مثل قاطری پرهاقت یک نفس راه رفت. غروب بود که سر جاده رسید. آفتاب سرقله‌های دور سرخی می‌زد و صدای آبخاری که در همان نزدیکی‌ها بود شنیده می‌شد. محمدعلی خیره به جاده‌ای که از پشت تپه‌ی روبرویش سردر می‌آورد روی زمین نشست. او تا آن روز صورت پسرش را باندپیچی شده دیده بود. به او گفته بودند بر اثر انفجار بمب پسرش مجروح شده بود. به او اطمینان داده بودند که زخم‌هاش چندان عمیق نیست و چندماه نگذشته از بیمارستان مرخص می‌شود. اکنون هم امیدش به این بود که برود آنجا و صورت "عطاش" را بدون آن کهنه‌پیچ‌ها ببیند. با او حرف بزند. چشم‌ها و گونه‌هاش را ببوسد و دستش را بگیرد و با خودش به ده بیاورد.

هی هی کبک خوش خونم. جای تو، تو صحرائیه. تو کوه. هی هی کبک خوش خونم"

همه‌ی شوقش این بود برود آنجا و ببیند که جوانش سرپا ایستاده است. سالم. با چانه‌ای رو به بالا، همانطور که با غرور و شرم پسری تازه بالغ گاه دختران زلف خنجری دهکده را تماشا می‌کرد. مثل همان وقتی که دستش را توی دست فرمانده بسیج گذاشته بود. دست همان جوانک ریشوئی که موقع تحویل گرفتن پسرش آیه‌های قرآن می‌خواند.

"ببین سرکار! دسته‌گل تازه تحویل دادم. لجمار پسم ندهی‌ها!"
"بمن بگو برادر. من سرکار نیستم"
"زبونم وانسی کرده. تا عمرم بوده به هر پاکون داری گفتم سرکار. چکنم"

جوانک ریشو دست گذاشته بود روی شانه او و گفته بود: "یسرت سرباز امام زمانه. نترس!"

اولین گامیون باری که رسید محمدعلی سر راهش را گرفت و التماسش کرد تا او را به بهبهان ببرد.

"پسرم در جبهه زخمی شده. مو می‌خوام دیدنش برم. توی این شب سر جاده جام نزار. دستم فراخ نیس. اما سی‌تومنه کرات را می‌دم"

راننده در را برایش باز کرد: "بپر بالا" او تنها بود و همدمی می‌خواست تا توی کوه و کمر باش حرف بزند. گامیون با تک و نال راه افتاد. بار هیزم داشت و در سربالائی‌ها باکندی پیش می‌رفت. قرص بزرگ ماهی که گاه از سر تپه‌ها و میان تنگه‌ها پدیدار می‌شد به دل تاریک

عطا را رو به خود دید. به این گمان که پسرک تشنه است. برد و با برداشتن برگ خشک علی که در کوسه‌ی دهان او چسبیده بود چانه عطا را فشار آهسته‌ای داد.

با احساس دست پدر روی صورت خود به این گمان که پدرش هد چیزی برای خوردن به او بدهد دستش را دراز کرد. محمدعلی برد توی خورجین اش و دول کوچک آب را بیرون کشید و پشت آن را به دست پسر زد و با اینکه می‌دانست عطا نمی‌شود گفت: "آب. آب. آب می‌خوای؟"

عطا دستش را پس کشید و سر بالا انداخت و ناله‌ای کوتاه کرد. محمدعلی دول را دوباره توی خورجین اش گذاشت:

"هی هی از بخت و اقبال بد" و دست زیر بغل عطا برد و او را از جابلند کرد. عطا که بنظر می‌رسید راه پیمانی با دو چشم کور او را خسته و کوفته کرده است بی‌میل از جابرخاست و دست توی دست پدر گذاشت. محمدعلی در اندیشه راهی که در پیش داشت زیر لب گفت:

"چاره‌ای نمانده دیگر. کجاها که نبردمش. یعنی بگذارم همین‌طور روبرویم بگنجد. نه!" و دوباره یاد ده سال پیش افتاد. آن وقت که الاغش را با دو دست شکسته بر سر شانه از چنابرم تا ده آورده بود.

محمدعلی الاغ را که توی طویله خواباند گیوه ورکشیده رو به سوی "بی‌بی‌خاتونین" راه افتاد. سربالائی‌ها و سرازیری‌ها را تا آنجا یک نفس دوید. محمدباقر بیطار تازه از "لوداب" آمده بود. خسته و کوفته بود و حال جم خوردن نداشت.

"تازه از اصلاح سر یک هتگ واگشتم. تا ندارم محمدعلی"

محمدعلی به دست وپایش افتاد: "محمدباقر این گدول تمام زندگیمه. به قبه‌های بی‌بی‌خاتون قسمت می‌دم. یک عمر نوکریتو می‌کنم. کوتاهی نکن"

محمدباقر بیطار درماند. همان شب باهم به ده برگشتند. عرق به تن‌شان خشک نشده بود که دست بگارشند. محمدعلی به سفارش محمدباقر از آرد و موم و پیسه‌سوخته خمیری درست کرد و دوردست‌های الاغ گذاشت. محمدباقر بعد دور آنها را تخته گذاشت و گچ گرفت و گفت الاغ را تا یکماه از جا تکان ندهند. محمد علی در تمام این مدت یک‌بند از الاغ مواظبت کرد. شبها گاهی خرسکاش را می‌کشید توی طویله و همان جا می‌خوابید. بعد از یکماه محمد باقر به او گفت: "درمان بیخود است محمدعلی. الاغ تو خوب هم که بشه فقط می‌تونه سر چار دست و پاش بایسته. یک کیسه یونجه هم نمی‌تونی بارش کنی. استخوون‌هاش بدطور شکسته. بندازش تو کوه و کمر. ای دیگه خورشفت دال‌هاس"

محمدعلی گفت: "محمدباقر چطور دلم‌میداد. مو با این گدول زندگی کردم"

محمد باقر گفت: "به بی‌بی‌خاتون قسم خوب بشو نیس" و دوباره دور دستهای الاغ تخته گذاشت، گچ گرفت و کهنه پیچاند:

"محکم برات بستمش که مجبور نشی سر کول از آبادی ببریش بیرون." و بی‌آنکه دستمزدی از محمدعلی بگیرد گیوه‌هاش را ورکشید و رفت.

آن روز محمدعلی تا نیمه‌های شب از طویله بیرون نیامد. کنار الاغش زانو زد. سر و گوشش را نوازش کرد. بینی بر پیشانی‌اش مالید. بوئیدش، بوسیدش، تا پلکهای الاغ روی هم خوابید. آن وقت دست به کمر از جا بلند شد و رفت توی اتاق، بغل بانو و عطا روی خرسک دمر افتاد. پلک‌هاش که روی هم رفت درخواب دید دال‌هائی به گندگی یک قاطر با چنگ و منقار به جان الاغش افتاده‌اند و دارند گوشت تنش را تکه‌پاره می‌کنند. محمدعلی خوب بدست به دال‌ها حمله می‌برد. اما از پس‌شان بر نمی‌آمد. دم‌بدم به تعداد آن‌ها افزوده می‌شد. آسمان از پرواز آن‌ها سیاه شده بود و سایه‌ی بال‌هاشان همه جا را پوشانده بود. انقار بجای باران از آسمان دال می‌بارید. دال‌هائی که چینه‌دان‌هاشان به اندازه شکم یک زن حامله پر و سنگین بود. دال‌ها از سر و کول هم بالا می‌رفتند تا به الاغ برسند. زار الاغ گوش محمدعلی را کر کرده بود.

"هی کاکاسگا، عفریتا، هی!"

محمدعلی هراسان از خواب پرید و یگراست بسوی طویله دوید. بانو از صدای پایش از خواب برخاست. محمدعلی وقتی الاغش را هنوز پلک‌بسته در طویله دید به اتاق برگشت. اما اینبار دیگر روی خرسک دراز نگشید. از خوابی که دیده بود هنوز می‌لرزید.

بانو گفت: "با حیوون چه می‌خوای بکنی؟"

- "سفی. سفی. سفی."

پای عطا روی سنگی لیز خورد. محمدعلی چرخید و او را بغل زد.
"خب چکارت کنم، می بینی. از گدول پاشکسته هم بدتر شدی."

های "و از غیظتیا برزمین کوبید: "لعنت. لعنت"

عطا دست دورکمر پدر تمام سنگینی اش را روی او انداخته بود که در سراسیمگی نیافتد. کوربودن و ندیدن جایی در پیرامون هول او را دوچندان کرده بود. او مثل کودکی که از ترس به آغوش مادر پناه برده باشد چسبیده بود به محمدعلی و ناله می کرد. محمد علی برای آنکه آرامش کند با دست شروع به نوازش موهای پس سر عطا کرد. با این نوازش حس سرد و شکننده ای به او دست داد. حسی که گریه اش انداخت. و این حس انگار موجی به تن عطا راه یافت. اما این بار این محمدعلی بود که نمی خواست عطا را رها کند. دلش می خواست او را همین طور ساعت ها در آغوش بگیرد. او را در میان گودی سینه اش جا دهد. تا هر دو بخواب روند. خوابی عمیق. خوابی که در آن کابوس نباشد. کابوس دال ها. کابوس منقارها، تکه تکه شدن ها و فریادهائی از اعماق ناتوانی. ضجه. ناله. ناله های بیگسی. خوابی که مدتها بود از چشم او پریده بود. شاید هم در خواب از بلندای آن کوه با هم قل می خوردند. زیر و رو می شدند. از روی بوته خارها. سنگ های تیز. تخته سنگها می لغزیدند و به پائین می رفتند. پائین. آن جایی که حتی در بلندای آفتاب هم، سنگ و تخته سنگهاش پیدا نبود. و دار و درختاش سبزچادرهای کوچکی می نمودند که کپه کپه روی خاک چتر گشوده بودند. چتری مخملی. مخملی از سبز، سبزه تیره. و دیگر بیدار نمی شدند. محمدعلی هم دستهاش سست شد. برای لحظه ای ایستاد و بی آنکه به صورت عطا نگاه کند راه افتاد.

- "چیز دیگری به راه نمونده عطا بیا. بیا"

عطا وامانده و تسلیم به دنبال پدرش کشیده شد. او نمی دانست به کجا دارند می روند. در ابتدای سفر فکر می کرد پدرش باز می خواهد او را از این شهر به آن شهر بکشاند و به بیمارستان ببرد. اما بعد تعجب کرد چرا پدر راه چنین دور و پرفراز و نشیبی را انتخاب کرده است. او بچه ای کوه و کتل منطقه را مثل کف دستش می شناخت. از روی سنگ سنگ آن روزها و ماهها دنبال بزغاله ها دویده بود. اگر حس بویائی اش را از دست نداده بود از عطر گیاهان می توانست بفهمد اکنون سربالائی کدام کوه را دارند می بینایند. او فکر می کرد اگر پدرش می خواست او را به شهر ببرد باید او را به سرچاده بی بی خاتونین می برد. و تا آنجا زیاد راهی نبود. مالروئی با نه چندان شبیبی تند از پشت خانه شان بالا می رفت و بعد چون ماری پیچان سینه در دامنه های بهرام بیگی می خواباند و سراز زیر چنارهای بلند و سرسبز "بی بی خاتونین" در می آورد. او گرچه تا قبل از رفتنش به جبهه به شهر نرفته بود اما بارها دیده بود که هر از گاه گامیونی با بارهیزم از آنجا می گذرد. و در یادش بود که خالوش دوسال پیش از همین جا سوار کامیون شده بود و به شهر رفته بود تا نامه ی دست جمعی دهاتی ها را علیه ظلم های غضنفرخان به استاندار فارس بدهد. ناله های گاه گاهی او که مفهوم پدر نمی شد نوعی اعتراض خاموش به پدر بود.

سرقله که رسیدند، محمدعلی نشست و عطا را هم کنار خودش نشاند.

- "بیا. بیا. یه چیزی دندون بگر. می دونم گشنه و تشنه ت کردم"

خورجین اش را جلو کشید. دول آب و چند تا نان تیری تاشده را از توی آن در آورد. نان ها را روی پاش ازم گشود. سر دول را توی دستش کج کرد بعد دست پرآبش را روی نان ها که یکی یکی از هم سواشان می کرد تکاند. دلش نمی آمد دست عطا را بگیرد و روی نان ها بگذارد تا او هر بار با دستمالی روی زمین یا روی دامنش آنها را بیابد. لقمه لقمه شان کرد و یکی یکی دست عطا داد.

بخور درخت بلوطم. بخور.

و باز یاد ده سال پیش افتاد.

محمدعلی وامانده و خسته ای جدال با الاغ مجروحش تا به قله رسید کون روی زمین سفت کوه نهاد و نشست تا نفسی تازه کند. الاغش هم در کنارش بود. هر دو نزار و نفس نفس زن. عطا اما وقت را غنیمت شمرد و تا رسید سر در پی "گرگراک" هائی که به هوای آفتاب از لای سنگها بیرون آمده بودند گذاشت.

- "هی هی تیر یز! مگه چه خوردی که اینقد جون داری. ها."

عطا اما گوشش بدهکار بانگ پدر نبود. حمام گرگراکها در آفتاب او

محمدعلی کورسو روشن امید می تاباند. او بیشتر راه را ساکت بود. سرشار از درد و اندوه، اما لب بسته. واهمه داشت با راننده از غصه هاش حرف بزند. در پاسخ به سوال های او یا لب می گزید یا جواب های سربالا می داد.

- "کار خداس، تا چه تقدیرش باشه"

چشم از راه بر نمی داشت و مواظب مسافتی بود که طی می شد. به شهری جماعت اعتماد نداشت. در سفر اولی راننده وسط جاده بیرون شهر پیاده اش کرده بود و به او گفته بود چند قدمی که پابردار به بهبهان می رسد. و او مجبور شده بود چند ساعت راه را پیاده بگذراند تا به شهر برسد.

وقتی کامیون باری سرپیچ میدانچمای در وسط شهر از حرکت باز ایستاد و راننده به او گفت پیاده شود محمدعلی از شیشه جلو ماشین با تردید بیرون را دید زد.

- "خدا عزتت را زیاد کند" زبانش نجیبید تا چیز دیگری از او بپرسد. دست کرد توی جیب کتتش و از پول هائی که داشت سی تومان را شمرد و در کف دست راننده گذاشت و بچه به دست پائین پرید. هنوز کمی شک داشت. اما تا چشمش به خیابان آشنائی افتاد که در انتهایش ایستگاه مینی بوس های مسافر بر به اهواز بود خیالش راحت شد.

بعد از ظهر آن روز وقتی محمدعلی صورت بدون باند پیچی شده پسرش را برای اولین بار دید انگار با گزری سنگین ضربه ای بر سرش فرود آورده باشند تا چند لحظه جایی را ندید. کابوسی یکباره او را در بر بود و در خود غرق کرد. کابوسی که ده سال پیش آن را در خواب دیده بود. اما این بار عطا بود که زیر چنگال دال ها افتاده بود. پسرش. بلوط جوانش. دال ها ریخته بودند سر عطا و با چنگ و منقار هر تکه از صورت او را می کندند و می خوردند. خون چکه چکه از منقارشان می ریخت و محمدعلی یکه و تنها بی چوبدستی ایستاده بود و نظاره شان می کرد. محمدعلی یکباره فریاد جگر خراشی برکشید: "دال. دال. دال. پسرم را دال ها خوردند. های. های. به دادم برسید. دال"

محمدعلی بعد از آن تا چند ماه پا به ده نگذاشت. روزها و هفته ها دست در دست عطا از این بیمارستان به آن بیمارستان و از این شهر به آن شهر سر می زد. شبها جایی با هم توی مسجد پیدامی کردند و می خوابیدند.

- "التماستان می کنم. یک چشم. فقط یک چشمش را خوب کنید"

- "نمی شود پدر. خوب شدنی نیست"

- "زبونش. التماستان می کنم. فقط زبونش. بزارین کلومش را بشنم"

- "نمی شود پدر. خوب شدنی نیست"

- "گوش. التماستان می کنم. فقط یک گوش. می خوام بشنم چه زاری براش می زرم"

- "نمی شود پدر. بیخود خودت را خسته نکن"

- "پس این درخت مرده را مویچطور به ده ببرم. به درد سوختن هم نمی خوره"

- "شکر کن. خدا را شکر کن که چهارسئون بدنش سالمه. جوونائی که همراه پسر ت بودن همه از دم دود شدن"

محمدعلی خیره به عطا که صورتش را هنوز رو به او گرفته بود از فکر بیرون آمد. عرق بر بدنش خشک شده بود و از سرمای نشسته بر پوستش، شانه هاش می لرزید. دوباره دست عطا را در دست گرفت و در سربالائی راه افتاد.

دامنه ی قهوه ای کوه زیر آفتاب رنگ طبیعی اش را بازیافته بود. محمدعلی راهش را طوری می پرید که از بغل بوته خارها نگذرد. یکی دوبار تیغ آن ها ساق پای عطا را خراشیده بود. تا قله دیگر راهی نمانده بود. بعد از آن سرازیری بود و دشت. دشتی که محمدعلی همیشه آرزو داشت کف دستی از آن مال او بود. نصیب او اما همیشه قطعه ی کوچک و دیم کاری بود که در پرت ترین جا افتاده بود و دو کف دست پاریاب شریکی با جان محمد پسرخاله اش که تسمه از کرده شان کشید تا توانستند باریکه آبی روش ول کنند. دوره ی انقلاب خودش و خالو وخالوزاده هاش همت کردند و زمین های پائین بهرام بیگی و چناربرم را که عمری روش بیگاری کشیده بودند از دست غضنفرخان که با بی قدرت شدن امنیه ها پشتش خالی شده بود از چنگش در آوردند. اما عمر زمین داری شان مثل باران بهاری کوتاه بود. سه سال نگذشته، خانه غضنفرخان همان بروبیای دوره سابق را پیدا کرد. غضنفرخان حکم مالکیت از استانداری برای زمین هاش گرفت و با کمک امنیه هائی که حالا ریش گذاشته بودند همه را از دم پس گرفت.

می نمودند و گلهای بی حال که گوئی باد آن را به هر سوی می چرخاند به مترسک بی قواره ای می ماند که دستهای ناشی آن را ساخته باشد. محمدعلی خار و خشک هنوز مانده بر لباس عطار را بادت چپش نکاند و آهسته و با احتیاط پا برداشت. تا پائین کوه که به دشت بازی منتهی می شد دیگر راهی نمانده بود. در غلغله آن ها روی شیب تند، فاصله را کوتاه کرده بود. محمدعلی به باریکه راه مالروئی که از حاشیهی دشت می گذشت و از آن بالا سفیدی می زد و در پشت تپه ای پنهان می شد نگاه کرد. چشمانش از اشک پر شد. در پس آن تپه سفرش پایان می یافت. پس از آن دیگر نه کابوسی وجود داشت. نه دالی. نه احساسی از بی پناهی. هر چه بود و یا نبود سکوت بود و خواب.

"آخرین چاره س عطا. گفتن خوب بشو نیستی. مثل قوچی بردنت و مثل برد بی جونتی پسم دادن. حق نبود بزارمت کنج خونه تا محمد باقر بیطار بیاد بگه پرتت کنم تو دره ها. نه!" و اشک سرزیر شده روی گونه اش را با آستین سترد و بی نگاهی به پیرامون پا به دشت گذاشت. عطا که دیگر تسلیم رفتار پدر شده بود چون حیوانی مطیع گام بگام به دنبال او کشیده می شد. دشت را خاموشی مطلق در بر گرفته بود. نه صدای پرندهای و نه خش خش برگی. به پشت تپه که رسیدند محمدعلی ایستاد و به پسرش نگاه کرد. به زلفهای او، به پیشانی او که هنوز سالم مانده بود. به شانه ها و دستهای او سپس روی برگرداند و به سنگ چین های قناتی که در میان علفها زیر پای شان سفیدی می زد نگاه کرد. به قنات خشک و عمیق که ده سال پیش الاغ مجروحش را بلعیده بود فرو خورده بود.

نترس گدول. پا واپس نکش. چشمهات را روی هم بزار تا چیزی نیینی. ها.

محمدعلی دست در دست عطا تا نزدیکی های سنگ چین دور قنات پیش رفت. در آنجا رو به پسرش ایستاد و انگار برای اولین بار بود که لباس سربازی را در تن عطا می بیند به یقهی چرکین پیراهن او خیره شد.

"در باریار عطا. این جل کهنه های لعنتی را دیده از تنت در باریار" و دکمه های پیراهن عطا را باز کرد.

"عطا تو دیده مثل یک درخت مرده ای شدی. به درد هیچ چیز نمی خوری." روی زمین کنده زد تا پوتین های عطا را از پایش در بیاورد. من هم شدم. چشمت بازمی شه که ببینه هر دو تانمان دیده خورشت دال هائیم. دایهات اینو فهمیده. من دیده از تو پوسیده تر شدم" و همانطور که پوتین دومی را از پای او در می آورد سر بر گرداند و به قنات نگاه کرد. دهانهی قنات چون دهان ماری گرسنه باز بود و اعماق سیاه گلویش آماده بود تا طعمه ها را در خود بکشاند. محمدعلی از جا برخاست و عطا را که تنها یک شلوار کوتاه قلمی بپا داشت از جا کند و در بخل گرفت. عطا ناله هم نمی کرد. آرام و بی تقلا در آغوش پدرش جا گرفته بود. او جز سرمائی که پوستش را کمی می آزرده چیز دیگری حس نمی کرد. محمدعلی گونه روی شکم و سینه های استخوانی عطا مالید. بونیدش. بوسیدش:

"گول خوردم عطا. گفتن دو وجب زمین بم میدن" و دوباره گونه روی شانه های عطا مالید. اشکی گرم مزه هاش را خیس کرد: "نخواستم. نخواستم. پسر بم پس بدین. پشتم. پناهم. دار بلندم. تیشترم. بزکوهیم. های..." و عطا در بخل توی چاه جهید.

آخرین فریادهای محمدعلی در دیواره های چاه پیچید و بعد از آن قنات انگار نبوده ای را فرو خورده باشد دوباره در تاریکی و سکوت مطلق فرو رفت. هیچ جنبنده ای در پیرامون دیده نمی شد و بر سر سنگ چین های دور قنات آستین چرک پیراهن سربازی عطا را که روی پوتین هاش افتاده بود، باد نرم نرم تکان می داد. شهریور ماه ۱۳۶۵

تیبستر - نام بز شش ماهه در زبان اهالی بویراحمد و بختیاری. نان تیری - نان نازکی است که روی تاوه می پزند. جویل و جاشیر - نام دو گیاه کوهی است که در دامنه کوههای کهگیلویه بویراحمد می روید.

دال - کرکس

گدول - اهالی بویراحمد الاغ نر را به همین نام می خوانند.

دول - مشک کوچک آب است که با سه پایه ی چوبی روی زمین می نشیند. گرگراک - کمی بزرگتر از مارمولک و بیشتر لای سنگهاست و گاه به هوای آفتاب بیرون می آید.

برد - سنگ

لجمار - پزمرده

را چنان شیفته کرده بود که خستگی از یادش رفته بود. آن ها گریزان و عشوه گر در جلوی پای او می گریختند لای سنگها می رفتند. دوباره از جایی دیگر سردر می آوردند و با چشمان زمره گونه شان که برقی از شیطنت در آن ها بود عطای نه ساله را وسوسه می کردند که از این سنگ به آن سنگ دنبال شان کند و سر در پی شان بگذارد. در این تعقیب و گریز بود که محمدعلی یکباره عطا را کوچک و ریز در پائین دید.

"هی هی تیر بز پس همونجا بمون!" از جابرخواست. پیشانی الاغش را بوسید. گردنش را در حلقه بازوانش گرفت و از راه کم شیبی سرازیر شد. الاغ در سراسیمگی جرات پا برداشتن نداشت.

"راه بیفت گدول. یک چند بیشتر نمونده. داره تموم میشه. گدول از دس مو ناراحت نشو. دارم از چنگ دال ها رهات می کنم. تو نمی دونی چه نقشه ای برات دارن. ها. راه بیفت. راه بیفت گدول خوبم. این زخم زخمی نیس که بت امون بدن. اگه توی طویله هم بزارمت دال ها پیدات می کنن. محمدباقر گفت زحمت خوب بشو نیس. می فهمی یا نه، راه بیفت"

پنهان سایه ی پرندهای از روی سر محمدعلی که داشت لقمه توی دست عطا می گذاشت رد شد. تا محمدعلی بخودش بیاید دال کنده ای را دید که در فاصله ای نه چندان دور از آن ها با بال گشوده روی زمین نشست. محمدعلی لقمه ی توی دستش را به سوئی پرتاب کرد و از جا جهید. یکباره. چون جرعه ی جهنده آتش. و گیج. چون آدمی که ضربه ای به سرش خورده باشد. نمی دانست خودش را روی عطا بیاندازد یا به دال حمله کند.

"های کاکاسگ" زانو به زمین کوبید. چنگ توی زمین سخت فرو کرد و پاره سنگی از دل آن بیرون کشید و هنوز بر نخاسته آن را بسوی دال پراند: "های کاکا سگ بوی چه شفتی" و در پی یافتن وسیله ای دفاعی دور خودش چرخید: "های. های. چوبدستم کجاس. چوبدستم. های." دال وحشت زده از سر و صدای محمدعلی بال گشود و از همان جا توی دره شیرجه رفت. محمدعلی ترسیده، ناغافل خودش را روی عطا که مثل مجسمه ای سنگی نشسته بود انداخت: "برخیز عطا. برخیز. اومده" او بی آنکه خورجین و دولش را بردارد دست در دست عطا که از کارهاش دچار بهت شده بود از شیب کوه پائین لغزید: "تندتر. تندتر عطا. دال ها بوشنفتن" و نهیب زد: "پابردار. مگه نمی دونی ما یکه ایم. یکه. بیگس. های." عطا که توانائی همراهی با پدر را نداشت گیج و وحشت زده از کارهای او یکباره پا پس کشید و ایستاد. محمدعلی از سر خشم فریادی زد و بیگ تکان عطا را از جا کند. عطا تعادلش را از دست داد و روی پدر افتاد. و هر دو با هم، در حالیکه دستهای محمدعلی چون کماندی دور بدن عطا حلقه بود روی شیب تند دامنه لغزیدند. زیر و بالا شدند. یکی شدند. تنی درهم تنیده. بازو در بازو و محمدعلی را باز کاپوس در ربود. اما این بار خودش بود و عطا. هر دو باهم زیر منقارهای خونین دال ها بودند. منقارها فرود می آمد. تیز و برنده. چشم هاشان. نخست چشم هاشان هدف منقارها بود. محمدعلی دست روی چشم های عطا خواباند. بگذار انگشتانش جویده شود. بگذار دستش هزار تکه شود. تکه های ریز. اما عطا که چشم نداشت. پس گوش. آه گونه هاش. نه زلف هاش. آن طره های مشکینی که شوق دست کشیدن بر آن ها را داشت و از آتش آن همیشه سر انگشتش می سوخت: "های کاکا سگا. های..."

محمدعلی چنگ زد و بوته ی خاری را چسبید. عطا ناله کتان سر روی شانه پدر خواباند. و با صدائی حیوانی زیر گریه زد. محمدعلی با دست و صورتی زخمی از جای برخاست و در حالیکه وحشت زده به دور و بر نگاه می کرد خس و خاک را از سر و روی عطا سترد.

"ناله نکن گدولم. داره دیده تموم میشه." و سر او را در حلقه بازویش فشرد. غباری که از در غلغله شان بر حاسته بود داشت فرو می نشست. محمدعلی خیره به قله سنگهای پهنی که در پنهان دامنه چون لاک پشت هائی که از ترس در لاک هاشان خزیده باشند تا چشم رس او می رفتند و کوچک و کوچکتر می شدند به بی پناهی مطلق خود اندیشید. گیاهی در کنار راه روئیده که هر بار زیر سم اسبی، قاطری له می شد و باز ریشه ای می زد تا شاید باشد، اما نمی توانست.

"بلند شو پسر. بلند شو. داره دیده تموم می شه"

انگار نه به عطا که داشت به خودش می گفت.

محمدعلی دست زیر بخل پسرش برد و او را از جا بلند کرد. عطا تسلیم و رام از جابرخواست و دست در دست پدر ایستاد. پسرک در آن لباس زنده سربازی و پوتین هائی که نسبت به جثه ی او بزرگتر



اخبار

آزمیای نامه‌ها

بمباران اهواز

"از اول جنگ تا بحال اینطور شدید، اهواز را نکوبیده بودند، هواپیماهای عراقی همه‌ی جای شهر را بمباران کردند و رفتند از ۸ صبح تا ساعت ۴ بعد از ظهر چهاردهم آذر، بمباران طول کشید، خیلی جا بمباران شد، پیل سیاه، تصفیه آب یک، پل سوم، دبیرستان منوچهری، هنرستان شهدا، زیباشهر، یادادشهر، یوسفی، انبار بار فروشها، سدیکای حمل و نقل، گاراژ پشت پارک، دهکده‌ی زرگان در حومه‌ی شالی اهواز، فرودگاه، شرکت اکیژن جنب هنرستان صنعتی،...
خیلی از مردم هم کشته و زخمی شدند. این جنگ لعنتی هم تمام نمی‌شه، مردم یک نفسی بکشند. صبح تا شب "جنگ، جنگ"، صبح تا شب کشته و زخمی و خرابی و بدبختی"

از نامه یک هموطن اهوازی

زمستان سخت

"اسال هم مثل سالهای قبل زمستان بدی را پشت سر می‌گذاریم. باز هم مسلم است که زمستان یک حمله سراسری را در پیش داریم، با این حساب تا شب عید مردم در عزا و ماتم بمانند و کم‌کم عید هم بدست فراموشی سپرده می‌شود، عراق روزانه چندین تن برب بر سر مردم بی‌گناه می‌ریزد و آنها را به خاک و خون می‌کشد. در طی این هفته دو بار شهر باختران را بشدت کوبیده و هر دفعه بیش از ۸ کشته و صدها زخمی بجای گذاشته است. اسال زمستان هم بشدت سرد است و برف و باران همه شهرها را گرفته است. قطع مداوم برق و کمبود نفت و... هم حسابی کار را سخت کرده است."

از نامه یک هموطن تهرانی

"هوا خیلی سرد است. کار و کاسبی تعریفی ندارد. گرفتاری که داریم نبود برق و سوخت است. کمبود برق که همه را از کار و زندگی انداخته. تا می‌خواهی کار بکنی برق می‌رود. باید منتظر بنشینیم تا برق بیاید. فکر می‌کنیم روزی ۲ تا ۳ بار تقریباً هر دفعه ۲ ساعت در طی روز برق نداریم. خصوصاً صبحها که وقت کار است. هوا هم که حسابی سرد است. سوخت کافی هم نداریم. توی این هوای سرد باید بنشینیم تا برق بیاید تا بتوانیم یکساعتی کار کنیم. تازه وضع ما گویا بهتر است می‌گویند در شهرستانها وضع خیلی بدتر است. در کنگاور باختران و بعضی شهرها قطع برق خیلی طولانی است. یکی از کارگرهای شرکت می‌گفت که در همدان حدود ۳ روز اصلاً برق نداشتند. با بی‌برقی می‌توان ساخت، ولی در سرما زندگی کردن خیلی سخت است بخصوص برای آدمهایی مثل ما که عیال‌وار هستند. کمبود هم که جای خود دارد. نه گوشت است، نه برنج، نه مواد اولیه ضروری. چند روز پیش پس از عرماه کوپن برنج اعلام کرده‌اند. مقدارش آنقدر کم است که معلوم نیست به کجای آدم می‌رسد. تازه بعضی مواقع کوپنی را که اعلام می‌کنند ارزشی ندارد چون جنس مربوطه آنقدر کم است، که بلافاصله تمام می‌شود. تو می‌مانی با کوپن..."

از نامه یکی از هواداران از تهران

تاپاله بجای نفت

"از اواسط آبانماه برف و سرما شروع شده، امکانات گرمائی مثل نفت و گازوئیل وجود ندارد. مردم دوباره به شیوه سنتی سابق پناه برده‌اند و از تاپاله گاو و گوسفند برای گرم کردن منازل و غیره استفاده می‌کنند. برای گرم کردن تنها مدرسه ده به سختی امکان تهیه گازوئیل داریم.

علاوه بر تمام مشکلات در روستاها اکنون در فصل سرما، مشکل سوخت، آنهم در کشوری با منابع زیاد نفت، هم به مشکل اصلی روستائیان بدل شده است." از نامه یک معلم روستاهای همدان

کارخانه آرد ایران

مدتها است که در کارخانه آرد ایران، بین مدیریت و کارگران بر سر اضافه تولید، درگیری است. مدیریت می‌خواست تنها یک‌ماه اضافه تولید پرداخت کند ولی کارگران خواستار دوماه اضافه تولید بودند. بالاخره پس از اعتراضات کارگران، مدیریت با پرداخت ۵۵ روز موافقت کرده است. اما بدنبال آن از هزینه پشت بارنامه پرداختی به کامیونداران کسر شده است. کامیون‌داران شدیداً به این مساله اعتراض دارند.

کارخانه دخانیات

بدنبال اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل در کارخانه دخانیات، مبالغی به کارگران بابت ماه‌التفاوت طرح، تعلق گرفته است. ولی کارخانه از پرداخت این ماه‌التفاوت به دلیل کمبود پول خودداری می‌کند. کارگران دخانیات به این مساله اعتراض دارند ولی تاکنون از مراجعات مکرر به مدیریت، نتیجه‌ای نگرفته‌اند کارگران حتی حاضر شده‌اند که مبلغی از این ماه‌التفاوت فعلاً بصورت علی‌الحساب پرداخت شود تا بعداً باقیمانده آن پرداخت شود.

رکورد و تعطیلی کارخانجات

● مدیرعامل کارخانه آزمایش، دکتر کراچی، در دومین هفته آبانماه در جمعی از کارگران کارخانه در ناهارخوری صحبت کرده است. وی به کارگران گفت که کارخانه از ۱۲۰۰ کارگر تنها به ۳۰۰ نفر احتیاج دارد. کارخانه با بیمه صحبت کرده است و توافق شده است که کارگران بالاتر از ۱۵ سال سابقه بازنشسته شوند و بقیه بازخرید شوند. برای بازخرید کارگران نیز شرایطی تعیین شده است که برای کارگران از ۱۰ الی ۱۵ سال سابقه هر سال معادل یک‌ونیم ماه، از سه الی ده سال سابقه هر سال معادل دوماه و از یک الی سه سال سابقه با پرداخت ۲ ماه حقوق به ازاء هر سال بازخرید می‌شوند. همچنین کارخانه می‌تواند صدنفر به صنایع دفاع بفرستد.

در تاریخ ۲۱/۸/۵۶ در حدود ه‌عنفر به صنایع دفاع رفتند، ولی پس از ۲ هفته بدلیل کمبود سن از طرف صنایع دفاع بازگردانده شدند. غالب کارگران بدلیل ترس از آینده مبهم، از بازخرید پشتیبانی کرده‌اند.

● کارخانه کفش وین با کمبود مواد پبی، وی، سی، روبرو است. تولید کفش کتانی متوقف شده و رویه‌های تولیدی در انبار مانده است. بهمین دلیل تولید کارخانه بشدت کاهش یافته و فروش آن در آینده پائین خواهد آمد. در نتیجه شرکت با مشکل مالی مواجه خواهد شد.

در حال حاضر تنها سپاه و ارتش، برای قراردادهای خود، مواد پبی، وی، سی تهیه و در اختیار کارخانه قرار می‌دهند تا برای آنها پوتین تولید کند.

● گروه صنعتی خاور در وضعیت بسیار ناساعدی قرار دارد. شرایط هر روز سخت‌تر می‌شود. ساعات کار از ۸ ساعت در روز به ۶ ساعت تقلیل یافته است. مقرری نقدی بابت فروش کامیون کاملاً قطع شده است اضافه‌کاریها را قطع کرده‌اند، پورسانتهای تولید کاهش یافته و ناهارخوری کارخانه را نیز تعطیل کرده‌اند.

علاوه بر این دائماً شرایط را سخت‌تر کرده و مداوماً کارگران را تهدید به اخراج و بیکاری می‌کنند.

کارخانه جنرال صنعتی

● مدیریت کارخانه بدنبال قطع ارز و کاهش مواد اولیه، به کارگران گفته است که کارخانه بیش از سه‌ماه مواد اولیه ندارد و کارگران بهتر است در فکر کار دیگری باشند چرا که با اتمام مواد اولیه، کارخانه تعطیل و کارگران اخراج خواهند شد.



تجارت خارجی: بقیه از صفحه ۸
شیوه‌های این انباشت و سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بازرگانی در جهت تأمین و تسهیل انباشت سرمایه‌ها را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

جدول شماره (۱)
صادرات نفت و واردات کالا (میلیون دلار)

سال	صادرات نفت	واردات کالا
۱۳۵۸	۱۹۳۱۶	۹۶۹۵
۱۳۵۹	۱۱۶۰۷	۱۰۸۴۴
۱۳۶۰	۱۲۴۵۵	۱۳۵۱۵
۱۳۶۱	۲۰۵۵۰	۱۱۸۴۵
۱۳۶۲	۲۰۴۵۷	۱۸۱۰۳
۱۳۶۳	۱۶۶۶۳	۱۴۰۰۰
۱۳۶۴	۱۳۰۰۰	۱۱۰۰۰

ماخذ: آمار بازرگانی خارجی (گمرک) و گزارشهای سالانه بانک مرکزی - ارقام مربوط به سالهای ۶۳ و ۶۴ برپایه رقمهای فصلی و ماهانه محاسبه و برآورده شده است.

جدول شماره (۲)

ترکیب واردات کشور (ارقام: درصد)

سال	مواد اولیه و کالاهای	کالاهای مصرفی
۱۳۵۸	۵۵	۲۶
۱۳۵۹	۵۷	۲۷
۱۳۶۰	۶۱	۲۳
۱۳۶۱	۵۸	۲۳
۱۳۶۲	۶۰	۲۴

جدول شماره (۳) - (ارقام: درصد به کل واردات) منابع اصلی واردات ایران در سال ۱۹۸۵

کشور	سهم
آلمان غربی	۱۶٫۳
ژاپن	۱۳٫۴
بریتانیا	۶٫۷
ایتالیا	۶
ترکیه	۵٫۹

ماخذ: گزارش سالانه صندوق بین‌المللی پول (آمار بازرگانی خارجی)، ۱۹۸۶.

جدول شماره (۴)

صادرات کالاهای غیرنفتی (میلیون دلار)

سال	مبلغ
۱۳۵۸	۸۱۲
۱۳۵۹	۶۴۵
۱۳۶۰	۳۴۰
۱۳۶۱	۲۸۴
۱۳۶۲	۳۵۷
۱۳۶۳	۳۶۱
۱۳۶۴	۴۵۷

ماخذ: آمار بازرگانی خارجی (گمرک).

اگر عشق باید بمیرد و دشته‌ها را با استخوان‌ها مان

بگذار فریاد برکشیم و کین برافروزیم
پژواک مهیب انفجار
بگذار خالی آبی رویاها مان را
بیانبارد و خون بگذار
خاک را آبیاری کند
اگر عشق باید بمیرد، ابرهای ضخیم بگذار بترکد
و آسمان در طوفانی از رعد و آتش و تندر
از درد در خود بیچد
اگر عشق باید بمیرد

بگذار قلب‌ها مان بدرد
تا رویاها مان را تصفیه کنیم

و باران بگذار بطوفده
آه عشق چه که نخواهیم کرد
با نفرت‌ها مان
آنگاه که سیل بیاید، تا "شرف" را که از زمین
به تاراج برده‌اند هم به او بازگردانیم
آنگاه که "ارس" به دریا می‌پیوندد
تا صبح در باغ بلغزد
بلبل شادمانه بخواند
و دیگر بار نگاه کودک
با رنگ آبی رویا بیامیزد.

رسوایی رژیم و واکنش بقیه از صفحه ۷

و مشاور با کفایتی برای رژیم جمهوری اسلامی بوده و خواهد بود. انتقاد نهضت‌آرادی به رژیم جمهوری اسلامی آنست که چرا هاشمی رفسنجانی در امری که قاعدتا باید در حوزه اختیارات دولت و وزارت امور خارجه باشد، دخالت کرده است. نهضت‌آرادی مینویسد: "وقتی مملکت رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه دارد و همه هم از اعضای برجسته حزب حاکم و مورد وثوق رهبرانقلاب و مجلس هستند به چه مجوزی رئیس‌مجلس شورای اسلامی در این امر دخالت داشته و دارد؟" چرا رئیس‌مجلس در اموری که در قلمرو اختیارات قوه‌مقننه و رئیس آن نییافته، دخالت‌های متعدد

سوده و مینماید؟ آیا اینگونه رویه و عملکرد تخلف آشکاری از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیست؟.....

پیام واقعی نهضت‌آرادی به "رهبرانقلاب" آنست که مجدداً ما را هم مورد "وثوق" مقام رهبری قرار دهید تا در خدمتگزاری به رژیم جمهوری اسلامی، مراتب شایستگی خود را نشان دهیم. نهضت‌آرادی از قانون اساسی و تفکیک وظایف قوای سه‌گانه در شرایط حاکمیت رژیم سفاک و خودگماهی دم‌میزند که از قضا در بحبوحه همین ماجراها، ولی فقیه و بنیانگذار خونریز و مستبد آن با استفاده از اختیارات مطلقه "ولایت فقیه" با جانسپین و "قائم‌مقام‌مظم" خود، کرد آنچه کرد.

بقیه از صفحه ۹ آفتاب آمد

و آنها را از کشورهای مختلف جمع کند که بفرض بیایند اظهار نظر کنند که مثلا چه نوع "قول و قرارهایی" با اهزاب و سازمانها بگذاریم مناسب است و یا هیات سیاسی "روح" آنها را باخبر کند که چه نوع قول و قرارهایی گذاشته است. تصدیق میفرمائید که همه اینها زائد و دست و پاگیر هستند. بعلاوه همچنانکه اسنادش موجود است، تازه وقتی به اعضای کمیته مرکزی احتیاج بیفتد چند تا، چند تا باهم، آنهم بسختی، مریض میشوند. از همه اینها که بگذریم باید دید که "در موقع خود" اعضا، کمیته مرکزی را چه کسانی و به چه منظور انتخاب کرده‌اند؟ فهمیدید! خوب، تصدیق میفرمائید که این ایراد که "روح

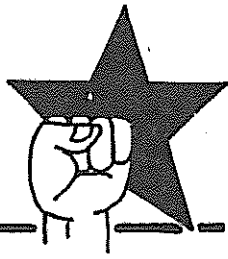
بقیه از صفحه ۴ نکاتی پیرامون سازماندهی بقیه از صفحه ۴

مسائل مبتلا به کارگران کارخانجاتی که فعالین از درون آنها می‌آیند.
ب - تکمیل و تصحیح تلاشهایی که فعالین برای گسترش پیوند خود با کارگران پیشرو انجام می‌دهند و کمک به فعالین تا از کارگران عادی متمایز بوده و بعنوان کارگری آگاه به منافع و مصالح کارگران عمل کنند.
ج - واحدهای پایه‌ای و گروههای هوادار که فعالین خود را به درون جنبش کارگری می‌فرستند باید در تشخیص و تهیه مطالب و مواد تبلیغی و آموزشی که در هر مرحله برای کارگران پیشرو و همچنین توده‌های کارگر ضروری است، با اتکا به ارگان مرکزی سازمان، کوشش کنند.
د - لازم است به فعالین کارگری کمک کرد تا در

کمیته مرکزی از فلان و بهمان قول و قرار" بی‌خبر است، چقدر بی‌مورد است. هیات سیاسی روح کمیته مرکزی و عامل بوجود آورنده آن است. خوب، بیش از این با بالا و پایین کردن این توضیح‌نامه مهم خسته‌تان نکنم، فقط برای رفع هرگونه سوءتفاهم اضافه کنم، که اگر متوجه شدید که متن کلیشه‌شده استفا در نامه مردم و متنی که در توضیح‌نامه همه‌جا به آن استناد شده است، متفاوت است باید بدانید که کلیشه این متن و استناد به آن دیگری نشان هیچ سونظری نیست. هیات سیاسی نخواسته است چیزی را مسکوت بگذارد، ابد. همانطوریکه میدانید متن اولی قبلا توسط دوستان دیگر بطور وسیع توزیع شده و هیات سیاسی بنوبه خود سند دیگری را برای تکمیل گلکسیون دوستان حزبی چاپ کرده است.

ارتباط با پیشروان طرفیت و انرژی آنها را بدرستی تشخیص و به هر یک وظیفه معینی را بسپارند.

مسائل فعالین کونیست درون جنبش کارگری باید مورد توجه جدی واحدهای پایه‌ای و گروههای هوادار قرار گرفته و ضمن جواب عملی و راهنمایی لازم، هرچه بیشتر رهبری سازمان خود را نیز در جریان آنها قرار دهند. در چنین صورتی کار فعالین کونیست درون کارگران ارتقا یافته و حاصل آنها قابل توجه می‌شود. کاری که درون کارگران این صورت پیگیری شود، البته به زمان، تجربه، ابتکار و آموزش زیاد احتیاج دارد. نتایج این کار فوراً فراهم نمی‌شود. لیکن بذری که پاشیده می‌شود مطمئناً شر خواهد داد. پیوند ارگانیک جنبش کونیستی با جنبش کارگری و تشکل جنبش کارگری جز از راه این تلاشهای ضبورانه میسر نیست.



مبارزه ارامنه "دیاسپورا" و وظایف انقلابیون

اخیرا عده‌ای از رفقای ارمنی از ایران، گزارشات میسوطی از مسائل تاریخی و مشخص مبارزات ارامنه در ایران و جهان را ارسال نموده‌اند و خواسته‌اند سازمان این مسایل را مورد بررسی قرار دهد و نظر خود را پیرامون این مسائل که در فعالیت انقلابیون ارمنی در ایران تاثیر می‌گذارد مطرح نماید. در زیر ابتدا محورهای مباحث رفقا را مطرح می‌کنیم و سپس پاسخ‌هایی را که در حال حاضر می‌توان ارائه کرد می‌آوریم.

الف) رفقا ابتدا قسمتی از تاریخچه‌ی ارمنستان را ذکر کرده‌اند که مسائل زیر را دربر می‌گیرد: تقسیم ارمنستان به دویخش شرقی و غربی، الحاق ارمنستان شرقی به روسیه پس از معاهده‌ی ترکمانچای در ۱۸۲۸، فشارها و کشتارهای وسیع ارامنه در ترکیه‌ی عثمانی و بویژه قتل‌عام آوریل ۱۹۱۵ که به کشته شدن بیش از یک میلیون نفر، پراکنده شدن ارامنه در اقصی نقاط جهان و پیدایش مفهوم ارامنه "دیاسپورا" منجر شد. انقلاب اکتبر و تشکیل جمهوری ارمنستان شوروی، تاثیرات جنگ جهانی دوم و استقرار نیروهای ناتو در ارمنستان غربی و بالاخره پراکندگی کنونی ارامنه در کشورهای خاورمیانه و نیز اروپا و آمریکا.

رفقا سپس با توضیح این مساله که ارامنه‌ی ایران، از ارمنستان غربی نیستند و نه در پی قتل عام آوریل ۱۹۱۵، بلکه چند قرن پیش در دوره‌ی صفویان، بزور به مناطق مختلف ایران مهاجرت داده شده‌اند، نوشته‌اند که اگر در کتاب "همبستگی" (چاپ اول کتاب "انترناسیونالیسم پرولتری" در ایران)، "منافع ملی" همچون "منافع ضروریات عینی تکامل مترقی یک ملت بعنوان اجتماعی تاریخی از مردمی که براساس زندگی اقتصادی مشترک همراه با سرزمین، زبان، فرهنگ و روحیات مشترک" تعریف می‌شود و اگر بتوان این مفهوم را در مورد ارامنه‌ی "دیاسپورا" (پراکنده) در کشورهای مختلف بکاربرد، آنگاه سئوالات زیر مطرح می‌شود:

- منافع ملی ارامنه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف و بعنوان یک کل چیست؟
- آیا ارامنه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف را باید صرفا بعنوان یک اقلیت ملی - مذهبی شناخت یا نه تنها یک اقلیت ملی - مذهبی بلکه همچنین بعنوان جزئی از کل ارامنه "دیاسپورا"؟
- بصارت دیگر آیا مسائل ارامنه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف در چارچوب انقلاب آن کشورها حل می‌شوند، یا اینکه مسائل و حقوقی نیز وجود دارند که صرفا در چارچوب انقلاب کمونیستی در کشورهای ارامنه "دیاسپورا" در آنها زندگی می‌کنند قابل حصول نیست.

ب) رفقا با ذکر دو مثال تاریخی سئوالات خود را روشن تر مطرح کرده‌اند. مثال اول به مبارزه‌ی یهودیان و موفقیت یوند در حزب سوسیال دموکرات

کارگری روسیه و بحث‌های لنین در این زمینه مربوط می‌شود. رفقا نوشته‌اند که لنین می‌گفت که این پندار که یهودیان ملتی مجزا هستند از لحاظ سیاسی ارتجاعی است و براین مبنا کوشش صهیونیست‌ها را برای جدا کردن یهودیان از دیگر خلق‌های جهان اشتباه‌آمیز می‌خوانند...

مثال دوم، به پراکندگی خلق فلسطین در کشورهای مختلف و مبارزات رهاشی بخش آن مربوط می‌شود. رفقا پس از بحث درباره سیرتاریخی مساله فلسطین، بندهائی از برنامه‌ی جبهه‌ی دموکراتیک برای آزادی فلسطین را نقل نموده‌اند که در آن بر ۱- شناسائی کامل موجودیت ملی بعنوان یک کل واحد، ۲- شناسائی حق بازگشت کلیه‌ی آوارگان عرب فلسطین، ۳- الغای قانون صهیونیستی بازگشت به اسرائیل و محدود ساختن تبلیغ مهاجرت یهودیان به فلسطین، و ۴- از بین بردن تمام اشکال تبعیض ملی، نژادی و مذهبی همراه با تضمین اساسی برای همزیستی و برابری در یک کشور دموکراتیک واحد تاکید شده است. و آنگاه سئوالات خود را به این صورت مطرح کرده‌اند.

- در مورد ارامنه "دیاسپورا" کدامیک از دو گرایش عملی سرمایه‌داری را باید تشویق کرد و شدت بخشید؟ (گرایش تضعیف تمایزات ملی یا گرایش به حفظ و تشدید این تمایزات؟)

- آیا ضرورت عینی تکامل مترقیانه‌ی ارامنه "دیاسپورا" ایجاب می‌کند که هویت ملی خود را حفظ کنند، مانع جذب و تحلیل شوند، به سرزمین‌های ارمنستان غربی دست یابند و در آنجا جمع شوند، یا بهتر است بعنوان یک اقلیت ملی - مذهبی در کشوری که در آن زندگی می‌کنند باقی بمانند و برای دستیابی به حقوق خود، برای تکامل فردی و اجتماعی خود، صرفا در مبارزه‌ی طبقاتی آن کشور شرکت کنند؟ آیا پاسخ سئوالات فوق در مورد ارامنه‌ی ایران نیز که نه در پی قتل عام آوریل ۱۹۱۵، بلکه از چند قرن پیش به ایران مهاجرت داده شده‌اند یکی است؟ مسلم است که انتخاب هر کدام از راه‌های فوق، استراتژی و تاکتیک‌های بسیار متفاوتی را برای حرکت کمونیست‌ها و نیروهای مترقی در میان ارامنه ایجاب می‌کند و اهمیت مساله هم از اینجا ناشی می‌شود.

ج- و بالاخره رفقا مواضع نیروهای مختلف در قبال مسائل ارامنه را مورد بحث قرار داده‌اند. در این رابطه بویژه سیاست حزب کمونیست و دولت ارمنستان شوروی مورد بحث و سئوال قرار گرفته و ابهامات و اشکالات ناشی از تبلیغ دعوت از ارامنه "دیاسپورا" برای بازگشت به میهن و تجمع آنها در ارمنستان شوروی مطرح شده است. رفقا با بررسی آثاری مهاجرت ارامنه (بازگشت ۲۰۰ هزار نفر به ارمنستان شوروی از تاریخ ۱۹۲۰ تا ۱۹۸۲) سئوال کرده‌اند که آیا این راه حل، عملی است و برای کل

ارامنه‌ی "دیاسپورا" کارساز است. آنهم در حالیکه حدود یک سوم ارامنه‌ی جهان (۲۵ میلیون نفر) در خارج از ارمنستان زندگی می‌کنند؟ آیا اصولا خاک محدود ارمنستان گنجایش این جمعیت را دارد؟ رفقا آنگاه سئوال کرده‌اند: اگر بازگشت کل ارامنه "دیاسپورا" به میهن در چشمانداز قابل اتکا میسر نیست، حفظ هویت ملی چه معنی دارد و آیا یک سیاست ناسیونالیستی نیست؟ یا اگر حفظ هویت ملی یک سیاست درست تشخیص داده شود، مساله این است که تلفیق آن با مبارزات اجتماعی کل جامعه چگونه باید باشد تا هم ارامنه در مبارزات کشوری که در آن زندگی می‌کنند فعال باشند و هم یک سیاست ناسیونال - نیهیلیستی در پیش گرفته نشود؟



محورهای فوق، گستردگی بحث رفقا را بخوبی نشان می‌دهد. مقدمات باید اذعان کرد که در سازمان ما و نیز در جنبش چپ ایران، مساله‌ی ارامنه‌ی ایران و مبارزات آنها بطور همه‌جانبه و دقیق مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته است. و طبیعی است که این امر بطریق اولی در باره‌ی مبارزات ارامنه در دیگر کشورهای جهان و ارتباط آنها با یکدیگر صادق است. لذا در حال حاضر پاسخگویی همه‌جانبه به سئوالات مطرح شده، مقدور نیست و آنچه در زیر می‌آید، طرح محورهای برای روشن شدن چارچوب بررسی مساله و راهگشائی عملی برای فعالیت انقلابی رفقا است، باین امید که با کوشش‌های مشترک آتی بتوانیم درک هر چه روشن تر و مشخص تری از این مسائل بدست آوریم:

الف) در بررسی مساله‌ی ارامنه در مقیاس بین‌المللی، توجه به این امر ضروری است که تقسیم ارامنه در میان کشورهای مختلف (اتحاد شوروی، ترکیه، ایران و...) اکنون یک واقعیت تاریخی تثبیت شده است. براین مبنا، ارامنه‌ی کشورهای مختلف اگر این واقعیت را بطور ارادی نادیده بگیرند و مبارزه‌ی عملی برای تحقق حقوق ارامنه در چارچوب کشورهای موجود را تحت الشعاع هدف کلی جمع شدن کل ارامنه در یک سرزمین واحد قرار دهند، این کار بیشتر به اتلاف انرژی و عده کردن مسائل از لحاظ تاریخی سپری شده و یا مسائلی که هنوز توسط خود جریان واقعی امور طرح نشده‌اند - و در نتیجه میدان دادن به گرایش ناسیونالیستی و ناسیونال نیهیلیستی - منجر می‌شود تا پیشبرد صحیح مبارزه در راه دستیابی به حقوق عادلانه ملی و اجتماعی ارامنه.

مطالعه و بررسی بیشتر موقوف می‌کنیم. با اینهمه یک‌تکه روشن است و آن اینکه ضمن شناسائی کامل حق مسافرت و انتخاب آزادانه محل سکونت برای همه مردم جهان و بویژه برای کسانی که یک رشته علائق تاریخی و فرهنگی - در مفهوم وسیع‌اش - آنها را با سرزمین معینی پیوند می‌دهد، دعوت از ارمنیه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف برای بازگشت به سرزمین اجدادی، راه‌حل واقعی برای حل مسائل این بخش از ارمنیه و تحقق حقوق آنها نیست، و توجه این نیروها را از عرصه اصلی مبارزه‌شان - یعنی چارچوب‌های ملی - دولتی موجود - منحرف می‌کند.

رفقای گرامی!
هانگونه که شما نیز در تجربه‌ی خود شاهد بوده‌اید، رژیم جمهوری اسلامی در طول ۸ سال حیات خود، نه تنها جنگ، بیگاری، فقرمفرط اقتصادی و اختناق شدید سیاسی را به مردم ایران تحمیل کرده، بلکه از همان آغاز با هدف تحمیل دیدن پان‌اسلامیستی خود به مردم و اسلامی کردن عرصه‌های گوناگون حیات کشور، حقوق ملت‌ها و اقلیت‌های ملی - مذهبی ساکن میهن ما را لگدمال کرده است. این چنین است که ارمنیه ایران نیز علاوه بر تحمل فشارهای اقتصادی و سیاسی، از ابتدائی‌ترین حقوق ملی، مذهبی و فرهنگی خودم محروم شده‌اند. اخراج ارمنیه از محیط‌های کار و آموزش، سنعیت تدریس رسمی زبان ارمنی در مدارس ارمنیه، تحمیل فرهنگ و سنن متحجر اسلامی به ارمنیه و محدود کردن آنها در انجام مراسم مذهبی و سنتی خود، از جمله نمودهای ستم چندگانه‌ای است که رژیم بر ارمنیه وارد کرده است.

در چنین شرایطی، وظیفه انقلابیون ارمنی قبل از هر چیز افشای ماهیت ضدردمی و سرکوبگر رژیم خمینی برای تمام مردم ایران و از جمله ارمنیه است. باید ضمن افشای تضیقات ملی و مذهبی رژیم بر ارمنیه و دامن زدن به مبارزه‌های متحد و متشکل برای تأمین حقوق آنها، دشمن مشترکی را که در برابر تمام خلق‌ها و اقلیت‌های ملی - مذهبی ساکن ایران قرار دارد افشا کرد و ضرورت سرنگونی رژیم برقراری قدرتی دموکراتیک و مردمی بعنوان پیش شرط رشد آزاد تمام مردم ایران و از جمله ارمنیه را تبلیغ نمود.

با آرزوی موفقیت برای شما در مبارزه‌ی انقلابی‌تان، بازمه منتظر نامه‌های پربار شما هستیم. نیازهای خود را با ما درمیان بگذارید و از ارسال گزارش مسائل و مشکلات پیشرفت مبارزه و نیز گزارشات مفصل خبری درباره‌ی مسائل مختلف جامعه دریغ نورزید.

به سوسیالیسم و به لحاظ حسن نیتی که در کار شما می‌بینم از موضع یک دوست و یک هوادار ساده و شخصاً دست به این کار زدم. ممکن است خیلی جاها نتوانسته باشم کلمات را مشخص و به جا بکار برده باشم و این ناشی از این می‌شود که من هم قلم‌زن خوبی نیستم و هم اولین بار است که دست به این شکل دست به قلم می‌برم. می‌دانم که شما وقت پرداختن به همه نامه‌ها و احیاناً جواب آنها را ندارید، ولی امیدوارم در رابطه با سؤالی که در آغاز شخصاً از شما کرده‌ام حداقل راهنمایی‌ام کنید که جواب آن برای من و دوستانم و بسیاری از کسانی که در این رابطه از ما سوال می‌کنند، اهمیت دارد.
پیروز باد صلحی مبتنی بر سوسیالیسم
زنده باد دموکراسی
یک ایرانی - بلژیک

ملی ارمنیه را تحت‌الشعاع قرارداد است. بنابراین، تعریف کامل و دقیق یک "منافع ملی" واحد برای این کل بسیار ناهمگون، ناممکن است. این تبیین، البته بمعنای نادیده‌گرفتن حقوق و منافع ارمنیه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف نیست. ارمنیه ساکن در کشورهای مختلف باید حق داشته باشد از هویت رشد آزاد و از جمله گسترش آزادانه حقوق ملی و فرهنگی زبان خود برخوردار باشند.

در این زمینه بویژه باید در نظر داشت که "حفظ هویت ملی" تا جایی که این هویت واقعی باشد و به رواج کشمکش و خصومت میان ملل مختلف و تبلیغ برتری یک ملت نسبت به ملل دیگر نیانجامد، سیاست ناسیونالیستی نیست، بلکه تنها روش برخورد به مساله‌ی ملی است. "حفظ هویت ملی" وقتی به "سیاست ناسیونالیستی" می‌انجامد که تمایزات ملی بطور اراده‌گرایانه برجسته شود و به جای تبلیغ برابری کامل ملت‌های مختلف و همبستگی زحمتکشان تمام ملل، رویارویی ملل را در مرکز توجه قرار دهد.

از این لحاظ توجه دقیق‌تر به تفاوت‌های مهمی که میان برانگندگی ارمنیه در کشورهای مختلف و آوارگی ملت فلسطین وجود دارد، حائز اهمیت زیادی است. بعضی از این تفاوت‌ها که در اولین مقایسه بنظر می‌آید بقرار زیر است:

اولاً بخشی از ارمنیه، دولت خاص خود را در بخشی از ارمنستان که در خاک اتحاد شوروی قرار دارد تشکیل داده‌اند، درحالی‌که فلسطینی‌ها در همه‌ی کشورها "بیگانه" محسوب می‌شوند و میهنشان بطورکلی تحت اشغال است. ثانیاً بخش دیگری از خاک ارمنستان در ترکیه واقع است و ارمنیه ترکیه لاقال بخشا در آن سکونت دارند. ثالثاً ارمنیه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف بدرجات گوناگون، با زندگی اقتصادی و محیط فرهنگی کشور محل سکونتشان جوش خورده‌اند، در حالی‌که فلسطینی‌ها هنوز نیز زندگی موقت "آوارگی" را در شرایط دردناک "اردوگاه" از سر می‌گذرانند و در همین جاها نیز از طرف نیروهای ارتجاعی موردحمله قرار می‌گیرند. این تفاوت‌ها دلیل دیگری است بر اینکه ارمنیه ایران را باید بعنوان یک اقلیت ملی - مذهبی در چارچوب ایران در نظر گرفت و برای تحقق حقوق عادلانه آنها در ارتباط با انقلاب ایران مبارزه نمود.

د- درباره‌ی سیاست حزب کمونیست و دولت ارمنستان شوروی مبنی بر دعوت از ارمنیه "دیاسپورا" برای بازگشت به میهن و تجمع آنها در ارمنستان شوروی، متأسفانه در حال حاضر اطلاعات قابل‌اتکافی نداریم و لذا اظهارنظر درباره آن را به

نداریم و این از آنجا ناشی می‌شود که نیروهای ایوزیسیون ایران (طیف چپ) خود از نظر تاریخی و فرهنگی عقب‌مانده‌اند و هنوز به مرحله بلوغ نرسیده‌اند تا بتوانند با سعه صدر و اعتقاد عمیق به دموکراسی به تشریح مسائل ایران و نقد مواضع یکدیگر بپردازند. این وضعیت پیشرو است. توده‌های مردم و کارگران کجا باید قرار داشته باشند؟

و اما یک ایراد خیلی کوچک ادبی در رابطه با روزنامه: عموماً در تفسیرهای شما می‌بینم عدم رعایت نکات دستوری و ادبی بخشی از نوشته را مبهم و یا بی‌معنی جلوه می‌دهد.
در پایان ضمن آرزوی موفقیت شما در خدمت جنبش انقلابی خلق‌های ایران، امیدوارم نظرات مرا حمل بر غرض‌ورزی ننکیده من به لحاظ علاقه‌مندی

مبارزه ارمنیه ۰۰۰۰۰۰۰۰ بقیه از صفحه ۱۹
ب) اما از لحاظ چشم‌انداز آینده، اینکه ارمنیه "دیاسپورا" در کشورهای مختلف باید در سرزمین اجدادی خود (ارمنستان شرقی و غربی) گردآیند و یائتکه لاقال دو قسمت شرقی و غربی که در گذشته ارمنستان واحد را تشکیل می‌دادند یکی شوند، مساله‌ایست مربوط به تاریخ نسبتاً طولانی مدت مبارزات خلق ارمنیه و حتی فراتر از آن تاریخ جهانی در کلیت آن که پس از حل مساله‌ی ارمنیه در چارچوب انقلاب کشورهای سرمایه‌داری مربوطه، زمینه‌ی طرح عملی پیدامی‌کند. بعبارت دیگر، این مساله حتی در چارچوب مسائل عملی بلافاصله پس از انقلاب اجتماعی در کشورهای مربوطه - قبل از همه ترکیه که قسمتی از خاک ارمنستان واحد را دربرمی‌گیرد - مطرح نیست و فقط می‌تواند در مقیاس تاریخی - جهانی حرکت بسوی اقتصاد و جامعه‌ی واحد جهانی، که در آن تمایزات ملی - دولتی موجود ضعیف‌تر و ضعیف‌تر شده باشند، طرح شود. و ناگفته روشن است که مسائل مربوط به چنین آینده‌ای را ما بدون خطر گرفتاری در دام طرح‌های خیالی و بی‌فایده، نمی‌توانیم طرح و حل کنیم. بیاد داشته باشیم که لنین در برابر برخوردهای شتابزده به امحای تمایزات ملی - دولتی موجود می‌گفت که این مرزها واقعیت‌هایی هستند که حتی مدت‌ها پس از استقرار قدرت سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان نیز باقی خواهند ماند و طرح از بین بردن این تمایزات بعنوان وظایف عاجل و کوتاه مدت را "آرزوی پوچ" می‌ناید. لذا آنچه در چشم‌انداز قابل پیش‌بینی مشخص برای ما اهمیت دارد، طرح مساله‌ی ارمنیه "دیاسپورا" در چارچوب‌های ملی موجود و مبارزه برای تحقق حقوق ملی و اجتماعی آنهاست.

ج- ارمنیه ایران را باید بعنوان یک اقلیت ملی - مذهبی در چارچوب ایران در نظر گرفت و تحقق حقوق کامل آنها در این چارچوب را هدف قرارداد. درست است که ارمنیه ایران بطورکلی، جزئی از ارمنیه "دیاسپورا" هستند (هرچند شما نیز بدرستی تأکید دارید که اسکان ارمنیه در سرزمین کنونی ایران، اساساً پس از کشتار وحشیانه ارمنیه توسط دولت عثمانی در سال ۱۹۱۵ و پیدایش مفهوم "دیاسپورا" صورت نگرفته، بلکه مربوط به چند قرن قبل از آن است)، اما این جنبه از مساله نیز قابل توجه و مهم است که در مورد ارمنیه "دیاسپورا" بعنوان یک کل، بعضی از خصوصیات و عناصر مهم ملت واحد، موضوعیت خود را از دست داده‌اند. مثلاً این مجموعه دارای اقتصاد مشترک و سرزمین نیست و حتی در مواردی، فرهنگ کشوری که ارمنیه "دیاسپورا" در آن سکونت دارند، فرهنگ تاریخی -

از میان نامه‌های ۰۰۰۰۰۰۰۰ بقیه از صفحه ۱۴
اصلی اینست که اول آگاه شود و ریشه‌های استثمار را بشناسد و الا بحث بر سر کلمات همان اعمال آخوندها را تداعی می‌کند که سالها توی سر هم می‌زنند که: عین صحیح است یا عین و الضالین صحیح است یا ولص - ز - ز - ضالین.

بعنوان مثال سالهاست که گروه‌های سیاسی ایران بنام دموکراسی رژیم‌های حاکم را محکوم می‌کنند ولی شخصی بنده و خیلی‌های دیگر هنوز نفهمیده‌ایم که منظور از "دموکراسی" چیست. نه اینکه نفهمیده‌ایم نه! اما برخوردهای مثلاً اقلیت و یا مجاهدین، درگیریهای مرکزیت اقلیت در کردستان، بوروکراسی حاکم در حزب توده و اکثریت، برخوردهای مجاهدین با همه نیروهای دیگر، برخورد همین سازمان "راه کارگر" با دیگران گویای اینست که ما خود حرفه‌اشی را که مطرح می‌کنیم، باور

گرامی باد دوی ری بندان سالروز جمهوری خودمختار کردستان ایران

دوی ری بندان (دوم بهمن) اسماه، چهلمین سالروز تاسیس جمهوری خودمختار کردستان ایران است. اعلام موجودیت جمهوری خودمختار کردستان ایران در دوم بهمن ماه ۱۳۲۴ نقطه عطف مهمی در تاریخ مبارزات پیر فراز و نشیب خلق کرد ایران در راه تأمین حقوق ملی و کسب خودمختاری آن بشمار می‌رود.

اعلام و پایه‌گذاری جمهوری خودمختار کردستان در شهر مهاباد توسط مردم و حزب دموکرات کردستان به رهبری قاضی محمد نتیجه تداوم خواست و مبارزه مردم کردستان در راه خودمختاری، گسترش مبارزات دموکراتیک در ایران و شرایط مساعد ملی و بین‌المللی بود.

سقوط رژیم دیکتاتوری رضاشاه، شکست فاشیسم و پیروزی جبهه ضدفاشیستی در جهان، شرایط پیدائی و رشد و گسترش احزاب مختلف و مبارزات دموکراتیک را در ایران همراه آورد. در چنین شرایطی فعالیت و مبارزه نیروهای مترقی و دموکراتیک در کردستان ایران بر پایه مبارزات و خواسته‌های خلق کرد در راه خودمختاری، گسترش یافت.

هسته‌ها و محفل‌های متشکل از نیروهای ملی و روشنفکران کرد در سال ۱۳۲۱ "کوله ژهک" (جمعیت زندگی کرد) را بوجود آوردند و سپس در سال ۱۳۲۳ از ادامه فعالیت همین جریان، حزب دموکرات کردستان ایران اعلام موجودیت کرد.

همزمان با گسترش فعالیت فرقه دموکرات آذربایجان و اعلام جمهوری خودمختار آذربایجان، در کردستان نیز مجمع ملی کردستان، در دوم بهمن ۱۳۲۴ تاسیس جمهوری خودمختار کردستان را اعلام کرد و قاضی محمد بعنوان رئیس دولت جمهوری خودمختار کردستان ایران برگزیده شده اعلام جمهوری خودمختار کردستان، گامی در راه تأمین حقوق ملی خلق کرد ایران و فراهم شدن شرایط رشد و تکامل اجتماعی و مبارزات سیاسی در کردستان و تقویت روند گسترش دموکراسی در کل جامعه ایران بوده جمهوری خودمختار کردستان، فصل نویسی در

روند طولانی مبارزه خلق کرد در تکامل مضمون و شیوه‌های مبارزاتی آن و گسترش پیوندهای آن با مبارزات سراسری ایران بود. در دوره کوتاه یکساله جمهوری خودمختار کردستان، مردم کردستان و بویژه شهرنشینان و روشنفکران به صورت گسترده‌ای به امر مبارزه در راه شناخت و کسب حقوق ملی و دموکراتیک روی آوردند.

در جمهوری خودمختار کردستان، آموزش زبان کردی در مدارس بطور رسمی معمول گردید و بدینترتیب یکی از خواسته‌های دیرینه خلق کرد یعنی آموزش به زبان مادری و گسترش فرهنگ ملی جامعه عمل پوشید. در جمهوری خودمختار کردستان آزادی آموزش به زبان مادری و فرهنگ قومی برای اقلیت محدود پیروان یهودیت نیز تأمین گردید.

در برخی نواحی کردستان، اقدامات محدود اولیه‌ای در جهت کاهش بهره مالکانه و تعدیل روابط ارباب - رعیتی صورت گرفته.

جمهوری خودمختار کردستان دیری نپایید. یکسال بعد بدنبال شکست جنبش دموکراتیک در آذربایجان، نیروهای ارتش شاه به قصد سرکوب و خفه کردن جنبش خلق کرد، با پشتیبانی امپریالیسم جهانی و دستکاری ارتجاع محلی و سران عشایر وارد کردستان شدند و شهر مهاباد مرکز جمهوری خودمختار کردستان را اشغال کرد. قاضی محمد و جمعی از همفکران او و رهبران جنبش خلق کرد دستگیر و سرانجام توسط قداره‌بندان و عمال جنایتکار رژیم شاه تسلیم چوبه‌های دار شدند. فرماندهان ارتش شاه برای ارباب مردم کردستان و به قصد تحقیر خواسته‌ها و مبارزات عادلانه آنان، قاضی محمد رهبر جنبش را در انظار عمومی و در میدان چارچوار مهاباد بدار کشیدند. اعدام قاضی محمد، صدرمحمد و دیگر رهبران و فعالان جنبش خلق کرد، برخلاف تصورات ارتجاعی رژیم شاه نتوانست روحیه مبارزه‌جویانه خلق کرد را سرکوب کند. رژیم شاه قاضی محمد را اعدام کرد اما آتش کینه و نفرت نسبت به رژیم در قلبها و جانها هرچه شعله‌ورتر گردید. مبارزات خلق کرد با فراز و نشیب راه خود را هموار کرد. رژیم شاه در آتش انقلاب بهمن نابود شد. خلق کرد و سازمانها و فرزندان

مبارز خلق کرد در سرنوشتی رژیم شاه، نقشی فعال ایفاء کردند. مبارزه خلق کرد در شرایط جدید پس از سرنوشتی رژیم شاه دامن و عمق بیسابقه‌ای یافته توده‌های خلق کرد به گسترده‌ترین شکل به میدان مبارزه در راه تأمین حقوق ملی و کسب خودمختاری و در راه مبارزات اجتماعی - سیاسی گام نهاده حزب دموکرات کردستان ایران، کوله دیگر گروهها و سازمانهای سیاسی سراسری ایران در پیوند با خواسته‌های خلق کرد، مبارزات و فعالیتهای خود را در کردستان گسترش دادند رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تاب تحمل آزادی خلق کرد و مبارزات عادلانه آن را نداشته یورش به کردستان و سرکوب وحشیانه مبارزات خلق کرد در ابعادی جنایتکارانه آغاز و گسترش یافته اگر رژیم شاه توانست روحیه مبارزه‌جویانه و آرمانهای خلق کرد را سرکوب کند، رژیم جمهوری اسلامی نیز خواهد توانست.

رژیم جمهوری اسلامی کردستان را مبارزان می‌کند، زنان و مردان را به گلوله می‌بندد، مزارع را به آتش می‌کشد اما آتش کینه و نفرت توده‌ها شعله‌ورتر می‌گردد جنبش خلق کرد زنده است و به مسیر خود ادامه می‌دهد این جنبش عادلانه در راه خودمختاری و دموکراسی، علیه ارتجاع و امپریالیسم، عنصر جدائی‌ناپذیر و عامل مهم و موثری در کل جنبش دموکراتیک - ضدامپریالیستی میهن ما است.

در چهلمین سالگرد تاسیس جمهوری خودمختار کردستان ایران، بزرگداشت واقعی مبارزات طولانی و پرفراز و نشیب خلق کرد و بزرگداشت واقعی خاطره شهدای خلق کرد و مبارزین راه تأمین حقوق ملی و دموکراتیک خلق کرد، در گرو گسترش و تشدید هرچه بیشتر مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، گسترش پیوند میان مبارزه ملی - دموکراتیک خلق کرد با مبارزات سراسری توده‌ها و طبقه کارگر ایران، و مبارزه در راه تأمین همگاری و اتحاد همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق است، جمهوری‌ای که حقوق ملی همه خلقهای ایران را در پیوند با استقلال، آزادی و سعادت و بهروزی همه توده‌ها تأمین کند.

هم میهن بیا خیز علیه جنگ و کشتار

در کشتار بیرحمانه یکماهه اخیر که رژیم خمینی با کسب "امواج انسانی" به مسلخ جبهه‌های جنگ برآه‌انداخته، تاکنون: ۵۰ هزارتن دیگر از مرزندان مردم ایران قربانی جنون جنگ طلبی سران رژیم جمهوری اسلامی شدند.

در بیش از ۴۵ حمله هوایی و ۱۷ حمله موشکی به شهرهای ایران ۲۰۰۰ کشته و ۶۱۶۳ نفر مجروح شدند.

بیش از ۱۰۰۰ خانه مسکونی و دهها واحد صنعتی و بناهای باستانی ایران تخریب شده‌اند. اما رژیم خمینی همچنان در تدارک کشتار و ویرانی بیشتر است.

هم میهنان!

علیه جنگ و برای صلح بیاخیریم و فریاد صلح‌خواهی خود را هرچه بیشتر رساتر سازیم

سازمان فدائیان خلق ایران

بهمن ماه ۱۳۶۵

پاسخ به دو سؤال

بدنبال انتشار مصوبات پلنوم هفتم از سازمان ما سوال شده است که چرا پلنوم درباره نقد سیاستهای گذشته سکوت کرده است؟ موضع پلنوم در قبال سیاستهای گذشته چه بوده و چرا انتقادات نسبت به سیاستهای گذشته سازمان بصورت مصاحبه و مقالاتی در ارگان فدائی منعکس شده است و نه بصورت مصوبات کمیته مرکزی؟ آیا همه مسائل مطرح شده در ارگان فدائی در زمینه نقد سیاستهای گذشته مورد تأیید پلنوم کمیته مرکزی سازمان بوده است یا خیر؟

ج: مجموعه انتقادات مطروحه نسبت به سیاستهای گذشته سازمان و عواقب زیانبار این سیاستها چه در تضعیف جنبش کمونیستی - گارگری و جنبش دموکراتیک - ضدامپریالیستی خلقهای ایران، چه در تخریب مناسبات با سایر نیروهای انقلابی و مترقی که در مصوبات پلنوم ششم، مقالات مختلف نشریه فدائی و مصاحبه رفیق علی کشتگر انتشار یافت مورد تأیید کمیته مرکزی سازمان ما بوده و هست.

لازم به توضیح است که خصلت کار نشریه فدائی و مکانیسم تصمیمگیری هیئت تحریریه فدائی بگونه ایست که اساسا بازگوکننده نظرات کمیته مرکزی سازمان است و طبعاً تصحیح و تکمیل نظرات کمیته مرکزی در مباحث و مقالات ارگان منعکس می شود.

پلنوم هفتم کمیته مرکزی سازمان ما با این درک که اساسا انتقادات منتشر شده در ارگان فدائی در رابطه با عواقب منفی سیاستهای راستروانه سازمان ما در قبال رژیم جمهوری اسلامی و در برخورد به مبارزه توده ها، جنبش خلقها بویژه جنبش خلق کرده، مناسبات با نیروهای سیاسی و غیره مورد پذیرش کلیه شرکت کنندگان بوده و صرفاً می بایست این پروسه انتقادی با بررسی و تعیین تکلیف با مساله حاکمیت فردای انقلاب و تصحیح مبانی تحلیل از قدرت سیاسی تکمیل می گردیده کار خود را آغاز کرد.

بنابراین قرار گرفتن این مباحث در دستور کار پلنوم هفتم نه بمعنای روشن نبودن درک پلنوم نسبت به آنها بلکه دقیقاً بمفهوم حل قطعی این مباحث در سطح رهبری سازمان و تأیید آن از جانب پلنوم هفتم است.



عده ای از خوانندگان نشریه فدائی پرسیده اند که "درک شما از مساله دموکراسی درون سازمانی چیست؟ سازمان شما در این راه چه گامهایی برداشته است و آیا دموکراسی در سازمان شما واقعاً وجود دارد؟"

ج: درک از مساله دموکراسی درون سازمانی و یا درون حزبی خود جزئی از درک عمومی نسبت به مقوله دموکراسی است. جنبشی که نابودی ستم و بی عدالتی و فقر و فساد و در نهایت نابودی استثمار انسان از انسان و استقرار کمونیسم را هدف خود قرار می دهد، نمی تواند بدون اعتقاد همه جانبه و التزام عملی نسبت به آزادی مردم در تعیین سرنوشت خویش، مسایل پیچیده ای که باید یا تکیه بر قدرت توده ها و خلاقیت آنها حل شود را حل نموده و اهداف متعالی خود را عملی سازد. همانگونه که سوسیالیسم برای ما هدف است، آزادی نیز باید هدف باشد و این هر دو با هم می توانند آرمانهای ما را

متحقق سازند و مبارزات ما شربخش نمایند. اما اگر با چنین درکی در راه اهداف خود مبارزه کنیم، آنگاه باید بپذیریم که نخستین شرط لازم در وفاداری نسبت به درک فوق برقراری مناسبات دموکراتیک در درون خود جنبش کمونیستی است. نیروئی که برای تحقق دموکراسی در ابعاد میلیونی جامعه می رزمند نمی تواند در درون خود فاقد مناسبات دموکراتیک باشد، به سخن دیگر نیروئی که نتواند مناسبات دموکراتیک را در محدوده ی خویش برقرار کند، نمی تواند چنین هدفی را در ابعاد وسیع تر آن متحقق سازد. برقراری موازین دموکراتیک در درون سازمان سیاسی پرولتاریا شرط لازم برای رشد و خلاقیت، رشد و تکامل سازمان و تک تک اعضای آن، تعمیق رزمندگی آن، تقویت توانائی آن در مبارزه علیه انحرافات اپورتونیستی و حفظ وحدت آن و جلب پشتیبانی و اعتماد توده ها نسبت به آن است.

چپ ایران برای آن که بتواند در درون یک حزب انقلابی طبقه گارگر وحدت کند، باید به چنین باوری ایمان بیاورد و آن را از مبانی تشکیلاتی و سیاسی حزبی که باید کمونیستها را در درون خود متحد سازد، قرار دهد. هرچه مناسبات دموکراتیک در درون چپ عمیق تر و ریشه دارتر گردد، پتانسیل آن در تبدیل شدن به یک جریان بزرگ اجتماعی متحد و متشکل بیشتر می شود.

با چنین درکی است که کمیته مرکزی سازمان ما راههای استقرار و گسترش دموکراسی در سازمان را در دستور کار پلنوم هفتم قرار داد. قطعنامه مصوبه ی پلنوم هفتم در این زمینه بشرح زیر است:

درباره دموکراسی درون سازمانی

۱- هدف از دموکراسی درون سازمانی، تأمین تنها راه صحیح و موثر حل مسایل سازمان، تقویت امر رهبری، مهم ترین تضمین جلوگیری از خطاهای سالم سازی مناسبات درون سازمانی و رشد خلاقیتها است. بعبارت دیگر هدف از دموکراسی تأمین مشارکت جمعی کل سازمان در تصمیم گیریها و پیشبرد فعالیتهای سازمان است.

۲- در شرایط کنونی، تأمین دموکراسی درون سازمانی از طریق اطلاع رسانی مداوم و سازماندهی بحث و تصمیم گیری جمعی درباره مسایل اساسی فعالیت سازمان عملی می شود. اطلاع رسانی از طریق گزارشهای عوامه ای کمیته مرکزی سازمان بر اساس مصوبات اجلاس وسیع و پیشرفت دیگر کارها انجام می گیرد. تصمیم گیری جمعی در اجلاسهای وسیع تر از کمیته مرکزی یا کنفرانسهای سازمانی که هر دو سال یکبار تشکیل می شود صورت می پذیرد.

۳- تشخیص و تعیین مسایل اساسی که باید به بحث درون سازمانی گذاشته شود بعهده ی کمیته مرکزی سازمان است.

۴- بحث های درون سازمانی باید از طریق کمیته مرکزی و با ارائه کتبی مباحث به تشکیلات هدایت شود.

۵- هر کدام از رفقا و واحدهای سازمان، بنابر حقوق اساسنامه ای خود، می توانند مسایلی را که بحث درباره آن را ضروری میدانند، برای بحث درون سازمانی به کمیته مرکزی پیشنهاد کنند. کمیته

مرکزی پیشنهادات را بررسی می کند و تصمیم می گیرد. در صورتی که یک سوم اعضای سازمان بحث درباره مساله ای را تقاضا کنند، کمیته مرکزی موظف است با توجه به اولویت کارهای پیشروی سازمان، برای سازماندهی آن اقدام کند.

۶- تصمیم گیری درباره ی بحث های درون سازمانی در اجلاسهای وسیع تر از کمیته مرکزی یا کنفرانس انجام می گیرد. اجلاس تشکیل شده در صورتی که بطور انتخابی و انتصابی (در شرایطی و در جاهائی که امکان انتخاب وجود ندارد) از اکثر واحدهای سازمان نمایندگی داشته باشیم، کنفرانس و در غیر این صورت اجلاس وسیع نامیده می شود.

۷- در شرایط کنونی با توجه به مشکلات و مسایل ناشی از شرایط سرکوب و اختناق، مسایل ناشی از دوره انتقال تشکیلات به این شرایط و دشواریهای نقل و انتقال نیروها، برگزاری کنگره ی سازمان امکانپذیر نیست، کمیته مرکزی سازمان ضمن استفاده از اطلاع رسانی و کنفرانسها و سایر ابزارهای مشارکت دادن نیروهای سازمان در تصمیم گیریها، مساله کنگره را بطور مداوم دنبال می کند تا در نزدیک ترین فرصت آن را برگزار نماید.

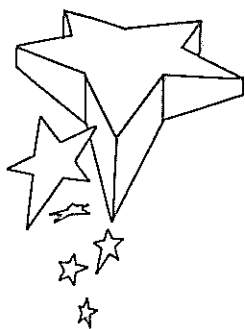
هم تصویب قطعنامه ی فوق و هم نحوه ی برگزاری پلنوم هفتم نشانه های تحرک سازمان در راستای گسترش دموکراسی درون سازمانی هستند. از ماهها پیش از برگزاری اجلاس، مباحث پیشنهادی کمیته مرکزی به پلنوم هفتم در تشکیلات سازمان به بحث گذاشته شد و از همه ی کمیته ها و نهادهای سازمانی خواسته شد که نظرات و پیشنهادات خود را بطور فردی و یا ارگانی برای رهبری سازمان ارسال دارند. کمیته مرکزی همه ی پیشنهادات رسیده را جمع بندی نمود و آن را به همراه نظرات و انتقادات دریافت شده از تک تک کمیته ها، نهادها و اعضای سازمان، پیش از برگزاری پلنوم هفتم در اختیار همه شرکت کنندگان قرار داده شد.

با این همه کمیته مرکزی هم برگزاری پلنوم هفتم و هم قطعنامه ی مصوبه ی "درباره دموکراسی درون سازمانی" را صرفاً گامی اولیه در راه استقرار دموکراسی درون سازمانی تلقی می کند، گامی که باید راه را برای برداشتن قدمهای بلندتر آینده در زمینه تحقق کامل موازین دموکراتیک در سازمان و در جنبش کمونیستی هموار نماید.

ما بر آنیم که در سازمان ما و در حزبی که باید چپ ایران را در خود متحد کند، هرعضوی باید بتواند در تعیین سیاستها، در انتخاب و یا برکناری رهبری و در تعیین سرنوشت سازمان و حزب دخالت مستقیم داشته باشد و اعضا همانهایی که مبارزه را در پراتیک روزمره به پیش می برند، تصمیم گیرندگان واقعی در تعیین سرنوشت سیاسی و سازمانی جریانی که در آن می رزمند باشند و بدور از هرگونه احساس فشار و ملاحظه ای، نظرات و رای خود را ابراز دارند، عملی کردن این درک از جمله شرایط لازم برای وحدت جنبش چپ و استمرار چنین وحدتی است. بدیهی است که سازمان ما تا رسیدن به چنین سطحی از موازین و مناسبات دموکراتیک هنوز فاصله ی نسبتاً زیادی دارد، لیکن ما در تحقق این هدف مصمم و پیگیر هستیم.



زندگی نکن برای مردن بمیر برای زندگی



غصه دارم امروز جگرم سوخته
رفیق عزیزم اعدام شده

ستاره درخشان آسمان وطن
پیشمرگه‌ی مقاوم سنگر مبارزه

بهر روز است امروز یادگار تو
نیمرد مبارزه بعد مرگ تو

رفیق اسماعیل بر روی یک سکه ۵ ریالی که سطح
آنرا با موزائیک کف سلول زندان اوین صاف کرده
بوده، این شعر را برای همسرش حک کرده بود:

مه زی بو مردن بیره بو ژیان (زندگی نکن برای
مردن - بمیر برای زندگی کردن). شعر از قانع شاعر
مبارز خلق کرد است.

به داخم ئیمرؤ جهرگم سؤتاوه

رفیقی عزیزم ئیگدام کراوه

به هه‌قه بیژم پشتم شکاوه

ناوی ئه‌درؤوشی تیشکی هه‌تاوه

سایلی بؤ تویه شیوه و رؤرؤ

ئاسان ده‌کری ده‌لی رؤلره‌رؤ

کوچکی کیو ته‌قه‌ی ناله‌چم هات

غه‌رقی ماته‌مه‌سه‌راسره‌وه‌لات

بوی به پیشمرگه‌ی چینی کریکار

سایلی ئازام رؤ هاوار سه‌ده‌هاوار

ئه‌ستیره‌که‌شه‌ی ئاسانی وه‌لات

پیشمرگه‌ی نه‌به‌زه‌نگه‌ری خه‌بات

به‌شهره‌ف رؤلّه‌کاکه‌خالوئیان

بؤ تۆغه‌م‌بارم به‌دل و به‌کیان

بهروزه‌ئیرو یادگاری تۆ

نامرؤ خه‌بات له‌پاش مه‌رگی تۆ

وه‌سیه‌ت‌نامه‌که‌ت رۆشه‌نی ری‌مانه

نامرؤ خه‌بات‌له‌پیردیه‌که‌مانه

ئه‌شکه‌نجه‌و ئیعدام، گرتن و لی‌دان

ئه‌به‌نه‌باعیسی رزگاری ئیزان

مادر و همسر رفقایم را پشت میله‌های زندان بینم
من همیشه مرگ شرافتمندانه را به زندگی ذلت‌بار
ترجیح داده‌ام در این نظام دزدها و مزدوران
آزادند ولی مبارزین دربند و اسیرند

مزدوران رژیم جنازه رفیق را تحویل خانواده‌اش
ندادند هیچ‌سین وصیت‌نامه او را، فقط در نتیجه
اصرار برادر بزرگش وصیت‌نامه رفیق را شفاها برای او
می‌خواند که در آن گفته است: "من افتخار دارم که
فدائی زیست‌ام و فدائی‌وار می‌میرم من مطمئن
هستم که پیروزی از آن ماسته این راه اگرچه سخت
است ولی پیروزی حتمی استه در مرگ من گریه
نکنیده که من خود با لبخند این مرگ را پذیرا
هستم همسر، بهروز را بهروزوار بزرگ کنه

گرچه جنازه‌ای تحویل خانواده رفیق نگردیده،
ولی مردم زحمتکش و ستم‌دیده کردستان با حضور
گسترده خود در مراسم یادبود که در سنندج برگزار
گردیده، یاد فرزند راستین خود را گرمی داشته‌اند
حضور مردم بحدی بود که جلادان رژیم و کمیته
جرات دخالت به خود ندادند

در مراسم یادبود مضمون وصیت‌نامه رفیق برای
مردم بیان می‌شوده سرودهای انقلابی و شعرهای
انقلابی مجلس را عطرآکین می‌کنده اکثر مادرهایی
که فرزندان خود را از دست داده بودند، با آوردن
عکسهای فرزندان خود به مراسم، جنایت رژیم را
نسبت به فرزندان شریف خلق به نمایش گذاشته‌اند
از دورترین نقاط، از هر آنجایی که رفیق اسماعیل
شناخته شده بوده، مردم حضور داشته‌اند مردم
زحمتکش دهات اطراف سنندج که رفیق را
می‌شناختند برای تجلیل فرزند خودشان، در مراسم
حضور یافتند

چهل شهادت رفیق بیرجمعت‌تر از روز اول
انجام گرفته اعلامیه‌ای با تیراژ ۵هه عدد توسط
هواداران درست در شب چهلم توزیع گردیده اکثر
کسانی که در مراسم بودند اعلامیه‌ای با خود به‌مراه
داشته‌اند این اعلامیه توسط هواداران به اسم "هسته
شهید اسماعیل حسینی" پخش گردیده

استقبال مردم از اعلامیه‌ها بی‌نظیر بود و اکثر
مردم می‌گفتند امیدواریم این فعالیتها قطع نکرده
یعنی فقط به خاطر این مراسم نباشد که اعلامیه پخش
می‌شود رفیق اسماعیل طی این دو سال لحظه‌ای
بدون شکنجه بسر نبرده ۴ ماه متنوع‌الملاقات در
انفرادی زیر شکنجه بود تا مصاحبه‌کننده ولی رفیق با
شهامت به مزدوران "نه" گفت و از خلقتش دفاع کرده
او نشان داد که خون فدائی کبیر بهروز در رگهایش
جاری استه او به مزدوران فهماند که فدائیان
براستی فدائی هستند و آنها حقیرتر از آن هستند
که بتوانند عزم و اراده انقلابی فدائیان را در هم
بشکنند

در این مراسم شعری به کردی خوانده شد که
ترجمه بندهائی از آن باین ترتیب است:

رفیق اسماعیل حسینی در سال ۱۳۳۳ در یک
خانواده زحمتکش روستائی در اطراف سنندج بدنیا
آمده وی از کودکی با مفهوم کار و زحمت آشنا شده
در نوجوانی با از دست دادن پدر، همزمان با ادامه
تحصیل یکی از نان‌آوران خانواده ده نفری‌اش
گردیده و از همان ابتدا با مفهوم استثمار و بهره‌کشی
در زندگی روزمره‌اش آشنا شد و آن را تجربه کرده
در جوانی این تجربه را با دانش انقلابی پیوند
داد به تشکیل هسته‌های مطالعاتی همت گماشت.
تاریخ جنبشهای کردستان را مطالعه کرد، دوستانش
را به مطالعه تشویق کرد و در همان دوران دبیرستان
بعنوان مبارزی ناسیونالیست شناخته می‌شد. با ورود
به دانشگاه در سال ۵۵ همراه با رفیق شهید جلیل
حواری‌نسب و دیگر رفقای هوادار سازمان محافل
مطالعاتی و گروه کوه تشکیل دادند و کار روشنگرانه و
مبارزه علیه رژیم شاه را گسترش دادند. در تابستان
۵۷ بدنبال آزادی رفیق کبیر بهروز سلیمانی، رفیق
اسماعیل و رفقای هم‌رزمش در ارتباط با رفیق بهروز
گروه مبارزین خلق را تشکیل دادند که در
سازماندهی تظاهرات جنگ و گریز خیابانی و مبارزه
سلحانه علیه سرکوبگران رژیم شاه در سنندج نقش
بسیار مهمی ایفا کرد. رفیق اسماعیل در روزهای قیام
همدوش مردم در تصرف یادگان، شهربانی و
ژاندارمری سنندج حضور و نقش فعالی داشت و در
روز ۲۱ بهمن با تاسیس دفتر سازمان در سنندج از
مسئولین فعال کمیته دهقانی و نظامی سازمان شد و
در دفاع از خواسته‌های خلق کرد و مبارزه دهقانان
علیه فئودالها فعالانه شرکت جست و بخاطر
فداکاریهایش در جریان مبارزات مردم در سنندج،
سقز، دیواندره و کامیاران، در میان زحمتکشان منطقه
از احترام و محبت ویژه‌ای برخوردار شد.

او همیشه در زندگی سازمانی، اجتماعی و
خصوصی فدائی بود و فدائی‌وار زندگی کرده در
دلش همیشه عشق به سعادت زحمتکشان و رهائی
طبقه کارگر و پیروزی خلقها منجمله خلق دلاور کرد
موج می‌زده او در راه رسیدن به این آرمانها هرچه
سخت‌کوش‌تر فعالیت می‌کرده

در مقطع بیانیه ۱۶ آذر با خط اپورتونستی تعیین
تکلیف کرد و مشی مارکسیسم انقلابی را برگزیده رفیق
خود نیز نقشی فعال در این راستا داشته

در تاریخ ۹ آبان ۶۳ توسط رژیم ددمنش
جمهوری اسلامی به حبس کشیده شده نزدیک به دو
سال مقاومت و ایثار فدائی‌وار او در زندان، زبانزد
تمامی رفقای هم‌سلولش در بند ۳ زندان اوین
می‌بود.

بقول یکی از رفقای هم‌بندش: "ما هیچ وقت او را
بدون خنده ندیدیم همیشه به ما دلگرمی می‌داد. و
در بدترین شرایط با خنده همیشگی‌اش می‌گفت
بچه‌ها مقاومت کنید"

کاک اسماعیل، فرزند دلاور خلق کرده، شجاعانه
تمامی شکنجه‌ها و سلول‌های انفرادی جمهوری
اسلامی را تحمل کرد و همیشه و در همه حال به
آرمان و راهش وفادار مانده

رفیق اسماعیل در آخرین ملاقات به مادرش
می‌گوید: "من هرگز راضی نیستم که با آزادی من ۵

پیام کمیته مرکزی سازمان به مناسبت سالگرد حماسه سیاهکل و تولد سازمان فدائیان خلق ایران

فرا رسیدن سالگرد حماسه سیاهکل و تولد سازمان فدائی را به همه مبارزان راه دموکراسی و استقلال ایران و به همه رهبران راه سوسیالیسم تریک می‌گوئیم.
۱۶ سال پیش در ظلمت دیکتاتوری شاه، گروهی از پاکبخته‌ترین فرزندان ایران با اعتقاد به آرمان سوسیالیسم، مبارزه انقلابی خود را در راه بنای ایرانی مستقل، آزاد و به دور از ستم و استثمار با حمله به پاسگاه سیاهکل که در سرکوب مردم شهره بود، آغاز کردند.
در مدت ۸ سال مبارزه خونین و قهرمانانه و علیرغم تحمل سنگین‌ترین ضربات توسط رژیم جنایتکار شاه و نیز به رغم حملات ایورتونیست‌ها و دنباله‌روان، سازمان فدائی حیات انقلابی و رزجویانه خود را با افتخار تداوم و گسترش بخشیده

مقاومت و مبارزه خونین و ایثارگرانه فدائیان خلق در برابر دیکتاتوری شاه و ساواک جهمی آن، پایداری حاسه‌وار فدائیان در برابر شکنجه‌های وحشیانه در زندانها، دفاع سرفرازانه فدائیان خلق از آرمانهای انقلابی، خویش و حقوق و خواسته‌های عادلانه مردم ایران در دادگاههای نظامی فرمایشی، پای‌بندی فدائیان به اصل استقلال و نفی هر گونه دنباله‌روی از سوی آنها، فریادهای انقلابی فدائیان در میدانهای تیرباران، این همه نام فدائیان را در میان توده‌های مردم، با واژه‌های مبارزه مادقانه و ایثارگرانه در راه رهائی توده‌ها، با استقلال و آزادی ایران عمیقاً پیوند زده سازمان فدائی در دل توده‌ها ریشه دواند و پای برجا مانده

کاخ پوسیده دیکتاتوری شاه در طوفان انقلاب بهمن فرو ریخت و سازمان فدائی از این طوفان سربلند و پیروز بیرون آمد. فدائیان خلق در جنبش انقلابی ۵۷ و در قیام بهمن نقشی برجسته و غرور آفرین ایفا کردند، و بدینسان سازمان فدائی به بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران با قدرت بسیج سراسری تبدیل شده

فعالیت و مبارزه سازمان فدائی در راه دفاع از دستاوردهای انقلابی توده‌ها و طبقه کارگر ایران و گسترش این دستاوردها، در راه بسیج و گسترش فعالیت و مبارزه مستقل توده‌ها و دفاع از خواسته‌های آنها از همان فردای انقلاب با دشمنی و سرکوب عوامل و ارگانهای رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مواجه شده پس از انقلاب بهمن در نتیجه غلبه رفرمیسم و نیز ادامه حیات سکتاریسم، سازمان فدائی با انشعابات متعددی روبرو گشته این مسأله بر روند گسترش مبارزه انقلابی در میان توده‌ها و بسیج مستقل طبقه کارگر زینتهای بزرگی وارد ساخته

امروزه، سازمان فدائیان خلق ایران با درس‌گیری از نقد انحرافات گذشته، با اتکاء بر سنت انقلابی جریان فدائی و با تکیه بر مجموعه تجارب مبارزه انقلابی ۱۶ سال گذشته سازمان در راه اهداف بلندمدتی که بنیان‌گذاران سازمان در راه آن جان باختند به پیش می‌تازد

امروز علیرغم تشدید دیکتاتوری سیاه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، تشدید شیوه‌های پلیسی تعقیب و مراقبت، دستگیریهای گسترده و شکنجه‌ها و اعدامهای وحشیانه، مبارزه واحدها و نهادهای سازمانی علیه رژیم جمهوری اسلامی و در راه صلح، کار و آزادی دانه گسترده‌تری می‌یابد
در شرایط کنونی ادامه راه بنیان‌گذاران سازمان در گرو مبارزه پیگیر در راه سرنگونی رژیم اسلامی و مبارزه پیگیر در راه تقویت خط مشی انقلابی، دموکراتیک و انترناسیونالیستی در جنبش کمونیستی و مبارزه علیه انحرافات رفرمیستی، ناسیونال نیهیلیستی و بوروکراتیکم تشکیلاتی و تکمیل آن با مبارزه علیه سکتاریسم و دکواتیسم در راستای وحدت رزمنده و دموکراتیک جنبش کمونیستی و تشکیل حزب طبقه کارگر ایران است

در شانزدهمین سالگرد حماسه سیاهکل و تولد جریان انقلابی فدائی، ضمن گرامیداشت خاطره جانبازیها و قهرمانیهای بنیان‌گذاران و رهبران و کادرهای فدائی از علی اکبر صفائی فرامانی، حمید اشرف، مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و بیژن جزئی تا بهروز سلیمانی و مهرداد پاکزاد، همه فدائیان خلق در سراسر ایران را به گسترش مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، رژیم جنگ و جهل و جنایت، فرامی‌خوانیم

در سالگرد تولد سازمان، نیروهای انقلابی جنبش کمونیستی را به تلاش در راه تقویت نقل انقلابیون کمونیست و همه نیروهای جنبش خلق را به فعالیت در راه همگاری و همگامی در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی فرامی‌خوانیم و به همه زندانیان سیاسی ایران که شکنجه‌های قرون وسطائی رژیم اسلامی را تحمل می‌کنند تا ایران فردا آزاد و سربلند و کارگران و زحمتکشان ایران از قید ستم و استثمار رها گردند، درود می‌فرستیم

با این امید که فردا به همت توده‌های خلق و مبارزه پیشروان خلق، ایران مستقل، آزاد، صلح‌دوست و به دور از ستم و استثمار را برپایه‌های حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی بنا کنیم

جاودان باد خاطره حماسه آفرینان سیاهکل
سرتگون باد رژیم جمهوری اسلامی
برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق
کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

بهمن ۱۳۶۵



☆ فدائی رابخوانید!

☆ فدائی راپخش کنید!

برای فدائی بنویسید

و خبرنگار آن باشید!



کمیته مالی به سازمان
فدائیان خلق ایران یک
وظیفه انقلابی است

کدنگای مالی خود را به حساب زیر واریز نماید
BANQUE C.L.
N°: 85894 J.
Mme FERESHTEH. F
AGENCE 461
PARIS FRANCE

نامه‌های خود را به آدرس‌های زیر از یکی
از کشورهای خارج پست کنید

KAR BOX 7082
S.17107 SOLNA
SWEDEN سوئد

Mme MARYAM
BP 22.94320 THIAIS
FRANCE فرانسه

H.FEDAI P.f. Nr 3431
1000 BERLIN 30
W. GERMANY آلمان غربی

O.I.P.F. P.O. BOX 516
LONDON SW9,9J W
ENGLAND انگلستان

پیش به سوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران